

اسلام ناب محمدی در اندیشه امام خمینی علیه السلام و اقبال لاهوری*

حجت‌الاسلام بشیر احمد بت**

چکیده

در این مقاله، نگارنده می‌کوشد به اندیشه‌های امام خمینی علیه السلام و اقبال لاهوری درباره اسلام ناب محمدی بپردازد. به نظر وی، اسلام ناب محمدی و تفکیک آن از اسلام امریکایی، ایده‌ای است که امام خمینی علیه السلام در عصر حاضر مطرح کردند، ولی این طرح به شکل‌های مختلف در اندیشه اقبال لاهوری نیز یافت می‌شود. اقبال لاهوری در قبال اصطلاح اسلام امریکایی، اصطلاح اسلام خانقاهی را به کار می‌برد. اسلام امریکایی و خانقاهی (دو شکل مختلف از اسلام غیرناب)، هدف واحدی را دنبال می‌کنند که همان طرد اسلام ناب محمدی از متن زندگی بشریت است. بنابراین، امام و اقبال می‌کوشند اسلام ناب محمدی را در متن واقعیت تحقق بخشند. از این رو، توحید، سبزه پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام، کتاب خدا و نیز جامعیت دین را مبنای اصلی اسلام ناب محمدی قرار می‌دهند و براساس آن، ویژگی‌های اسلام ناب و غیرناب و نیز راهکارها و شیوه‌های رسیدن به آن را یادآوری می‌کنند.

واژگان کلیدی: اسلام ناب، اسلام امریکایی، اسلام خانقاهی، طرد اسلام.

● تاریخ دریافت: ۸۸/۹/۱۵ تاریخ تأیید: ۸۸/۱۰/۵
● دانش‌پژوه سطح چهار، فقه و معارف اسلامی، جامعه‌المصطفی العالمیه، مجتمع آموزش عالی فقه و معارف قم.

تعریف مسئله

خداوندی که ذاتش از همه ناخالصی‌ها پاک است، یکتایی و همتایی ناب است، انسان را آفرید و برای رشد و تعالی معنوی و مادی‌اش توسط انبیا، برنامه جامع و کاملی به وی ارزانی کرد. این برنامه و آیین که اسلام نام داشت، به پیروان خویش حیاتی جدید بخشید و با حضور در عرصه‌های مختلف زندگی، رشد و پیشرفت امت مسلمان را رقم زد و در ابعاد گوناگون، مسلمانان را سربلند و سرافراز کرد. آشکارترین مصداق مدعای ما، دوره صدر اسلام و تشکیل جامعه اسلامی به وسیله شخص پیامبر اسلام ﷺ بر اساس آموزه‌های اسلامی است. این همان اسلام ناب و خالص محمدی است. این آموزه‌ها و تعلیمات ناب الهی و انسانی که با فطرت بشر هماهنگی تام داشت، به هیچ وجه با مذاق دشمنان دین و انسانیت سازگار نبود، چون بنیادی‌ترین هدف و غایت این اعتلای کلمه، توحید در سراسر عالم و رهایی بشر از وابستگی‌های غیرالهی بوده است، در حالی که دشمنان توحید ناب، به خاطر منافع مادی‌شان خواستار بردگی و اسارت جامعه بشری‌اند. بنابراین، در طول تاریخ برای نابودی دین و دینداری تلاش‌های فراوانی کرده‌اند و کیدها و حيله‌های فراوانی برای برچیدن بساط اسلامی به کار برده‌اند و با پیشرفت زمان، روش و شیوه‌های مبارزه با اسلام و تعلیمات ناب آن را نیز عوض کردند و در نهایت، از خود اسلام علیه آن و پیروان آن استفاده کردند و ترفندهای گوناگونی برای حاشیه‌نشینی اسلام اصیل از متن حیات مسلمانان به کار بردند و از درون و بیرون جامعه اسلامی شکل‌ها و قالب‌های گوناگونی به نام اسلام طراحي و ترویج کردند که بر اثر آن، کم‌کم اسلامی در صحنه حیات مسلمانان به وجود آمد و جای واقعی اسلام اصیل را گرفت که به صورت جمود، تحجر، مقدس‌گرایی، عزلت‌نشینی، تفکیک دین و سیاست و... بروز پیدا کرد. این نوع اسلام با اسلام ناب محمدی که سرشار از تحرک، فعالیت، استعمار و استکبارستیزی، عینیت دین و سیاست و... است، به طور کلی در تعارض است. به همین دلیل، ترویج چنین اسلامی در جامعه مسلمانان باعث مشکلات عدیده‌ای گشت. بنابراین، شناخت این مشکل اساسی و بنیادی جوامع مسلمانان که دین و اسلام رایج میان‌شان اصیل و واقعی نیست، بلکه مخلوط و جعلی است، بینش و درایت عمیق و وسیعی می‌طلبد.

از آنجا که برای درمان مشکلات گوناگون جهان اسلام، هرچند گاهی دین‌شناسان و

طرح

درمندان اسلام و مسلمانان از گوشه و کنار جهان اسلام فریاد برآورده‌اند و خواستار بازنگری در تفکر اسلامی و جامعه مسلمانان شدند، ولی در میان‌شان شخصیت عظیم اسلامی و منحصر به فرد یکی به نام «حکیم امت» و دیگری به نام «امام امت» با اعماق وجودشان به معنای واقعی کلمه، این مسئله خطیر و اسفناک را ادراک کرد و سعی و تلاش‌های فراوانی در این باره کردند تا دردهای موجود امت اسلامی را درمان کنند. بنابراین، با بینش عمیق و دیدی وسیع، نسخه‌های برای دردهای کهن امت اسلامی پیچیده‌اند که ضامن بقای هویت جامعه مسلمانان، بلکه فراتر از آن جامعه بشری در همه عرصه‌های مختلف زندگی است و آن ارائه «اسلام ناب محمدی» و حضور فعال آن در عرصه‌های مختلف مسلمانان و طرد اسلام‌های غیرناب و جعلی از جامعه مسلمانان بوده است. در این مقاله سعی ما بر آن است که به مهم‌ترین مبانی اسلام ناب محمدی بپردازیم و در نهایت نیز به ویژگی‌های آن اشاره کنیم.

ضرورت تحقیق

به نظر نویسنده، بررسی این موضوع در عصر کنونی که اسلام و امت مسلمان از هر سو مورد تهاجم فکری، سیاسی، فرهنگی و نظامی دشمنان اسلام ناب محمدی قرار گرفته است، از چندین جهت حائز اهمیت است:

اول: هر دو متفکر، دغدغه بازسازی تفکر اسلامی و جامعه مسلمانان را داشته‌اند. به عبارت دیگر، رؤیایی که اقبال در اوایل قرن بیستم می‌بیند و برای عینیت‌بخشی اسلام در عرصه‌های مختلف زندگی مسلمانان، زحمات‌های فراوانی را تحمل می‌کند، در واقع، در اواخر قرن بیستم با تلاش‌های طاقت‌فرسای امام خمینی به حقیقت عینی می‌رسد. به گفته مقام معظم رهبری (دام‌ظله): امروز «جمهوری اسلامی» یعنی آرمان اقبال در کشور ما تحقق پیدا کرد، چون نسخه‌ای که اقبال برای امت اسلامی پیچیده بود، امام وی را عملی کرد.

دوم: هر دو متفکر از دو حوزه مختلف اسلامی برخاستند؛ یکی از مکتب اهل تسنن و دیگری از مکتب اهل تشیع؛ یکی از منطقه هند که به‌طور مستقیم با استعمار انگلیس دست و پنجه نرم می‌کرد و دیگری از ایران که با استبداد داخلی و استعمار جهانی امپریالیسم غربی و شرقی مقابله می‌کرد. علاوه بر این، هر دو متفکر نه فقط بر جامعه مسلمانان، بلکه بر جوامع غربی نیز تأثیر به‌سزایی داشته‌اند.

سوم: هر دو متفکر در آن عصر تلاطم افکار، اندیشه‌ها و ایده‌های استعماری و استبدادی، به این واقعیت پی بردند که علاج و درمان جامعه بشری جز به اسلام ناب محمدی نخواهد شد

طهر

سال هشتم - شماره ۳۱ - بهار ۱۳۸۹

که با توجه به شرایط دوران آن دو متفکر، کار بسیار دشواری بود و این بیانگر شناخت عمیق و وسیع آنان از اسلام و امت اسلامی است. امام خمینی معتقد است: «امروز جهان تشنه فرهنگ اسلام ناب محمدی است»^۲ و به این واقعیت نیز اشاره می‌کند که «ما یک اسلام نداریم، بلکه اسلام‌های متفاوتی داریم و همه این اسلام‌ها از اعتبار برخوردار نیستند؛ یکی در خدمت قدرت‌های استعماری، تاجر، پولدارها، جهان سرمایه‌داری، پُرخورها و یکی در جهت حمایت از توده‌های میلیونی، مستضعفین، شلاق‌خوردگان زمین، کسانی که بر آنها غضب شده، کسانی که زیر سلطه استعمار می‌باشند و...». بنابراین، به چنین نتیجه‌ای می‌رسد که «مسلمانان باید اسلام را پیدایش کنند؛ (زیرا) اسلام از دستشان فرار کرده است. ما الان اسلام نمی‌دانیم چیست. اینقدر به مغز ما خوانده است این و این جنایتکارها که اسلام را ما گمش کردیم. تا اسلام را پیدا نکنید نمی‌توانید اصلاح بشوید ... همان ما را به این روز نشانده است که ما نمی‌شناسیم سر اسلام را، ما نمی‌شناسیم. ما تا پیدا نکنیم اسلام را، تا همه مسلمانان پیدا نکنند اسلام را نمی‌توانند به مجد خودشان برسانند»^۲.

اقبال نیز معتقد است: «در حال حاضر برای خروج مسلمانان از جمود و سکون، و دمیدن روح تازه معنوی به آنان راهی بهتر از توجه به تاریخ گذشته مسلمانان و دنیای اسلام وجود ندارد»^۴. بنابراین، همه سعی و تلاش وی این است که مسلمانان به اسلام واقعی که در منطق امام خمینی به اسم اسلام ناب یاد می‌شود، برگردند؛ زیرا وی نیز همانند امام به این نتیجه رسیده است که مسلمان، اسلام واقعی و ولایت حقیقی دین را که روزی باعث سروری آنان در سراسر عالم گشته بود و تاریکی‌های عالم شرق را با نور حقیقی آن روشن کرده بود، گم کرده است.

عرب خود را به نور مصطفی سوخت چراغ مرده مشرق برافروخت
ولیکن آن خلافت راه گم کرد که اول مؤمنان را شاهی آموخت^۵

به نظر اقبال یک مرد مسلمان جز یک مشرب و مکتب ناب (اسلام ناب)، نیازمند چیزی نیست. مشرب و مکتب نابی که مؤمن در سایه آن همت والا داشته باشد و در قلبش حرارت و گرمی ایمان شعله‌ور شود و عقیده و ایده ناب داشته باشد و نیز در وجودش جان و روح دردمند و بی‌تابی داشته باشد، درد دین، درد اسلام، درد انسانیت، درد بشریت باشد نه درد جاه و مقام و... .

چه باید مرد را طبع بلند مشرب نابی دل گرمی، نگاه پاک بینی، جان بی‌تابی^۶
امام تنها راه نجات بشریت در همه مراحل زندگی و پیشرفت‌های مادی و معنوی جامعه انسانی را در گرو اسلام ناب محمدی می‌بیند: «اسلام دینی است که با تنظیم فعالیت‌های مادی،

راه را به اعتلای معنوی انسان می‌گشاید».^۶ بنابراین، «شناخت اصیل اسلامی، ما را به ترقی جامعه‌ای که سرشار از استعدادها و تقوای انسانی و عدالت اجتماعی است، راهنمایی می‌کند»؛^۷ زیرا «ما معتقدیم تنها مکتبی که می‌تواند جامعه را هدایت کند و پیش ببرد، اسلام است و دنیا اگر بخواهد از زیر بار هزاران مشکلی که امروز با آن دست به گریبان است، نجات پیدا کند و انسانی زندگی کند، انسان‌گونه باید به اسلام روی بیاورد».^۸

وی بر این امر تأکید می‌ورزد که «ما وقتی از اسلام صحبت می‌کنیم، به معنای پشت کردن به ترقی و پیشرفت نیست، بلکه برعکس، به عقیده ما اساساً اسلام یک مذهب ترقی‌خواه است».^۹

به نظر امام، با توجه به احوال زمامداران و دینداران دوره صدر اسلام، این مطلب بر ما آشکار می‌شود که آنها دارای اسلام ناب بودند، ولی در عصر ما اسلام مخلوط شده است. امام درباره شهادت و مجاهدت در راه خدا، شجاعت، غیرت، آزادی، مقاومت، استقامت آنها می‌گوید: «اینها اثر نیروهای دینی و علاقه‌مندی‌های به دین بود، نه برای اینکه دین و مراسم آن را خوار می‌شمردند. شما چه چیز شباهت به آنها دارید؟ ... آنها از دینداری و ایمان به غیب و علاقه‌مندی به روحانیت آن همه نصیب بردند و ما در همه این قدم‌ها عقب ماندیم».^{۱۰}

اقبال نیز در یک جلسه «مسلم لیگ» خطاب می‌کند که در طول تاریخ تنها راه نجات مسلمانان، اسلام بوده است. بنابراین، مسلمانان عصر کنونی نیز برای هویت خویش و ترقی جامعه خویش باید به اسلام ناب متوسل شوند.

«من از تاریخ اسلام یک درس آموخته‌ام و آن این است که در لحظات حساس و بحرانی تاریخ که مسلمانان پشت سر گذاشته‌اند، دین اسلام بوده که آنان را نجات داده است، نه اینکه مسلمانان اسلام را نجات داده باشند. اگر شما در حال حاضر همه توجه‌تان را به کانون اسلام معطوف دارید و از افکار حیات‌بخش دائمی آن الهام بجویید، می‌توانید نیروهای پراکنده‌تان را از طریق آن جمع‌آوری کنید و ترقیات از دست رفته‌تان را بازیابید. در آن صورت می‌توانید خود را از همه خرابی‌ها و زیان‌ها نجات دهید».^{۱۱}

وی بر این مطلب اذعان دارد که «همین دین اسلام یک روز باعث آزادی و سرفرازی امت اسلامی بود به برکت همین اسلام، یک روز صحرائشینان عرب، الگوی جهان قرار گرفتند. همین اسلام بود که ملت غیرتمدن عرب را تمدن‌ترین ملت ساخت. دنیا را تسخیر کرد و افکار خویش روی شرق و غرب جهان تأثیر گذاشت. چرا مسلمان امروز مانند اسلاف دیروز خویش

نیستند؟ امروز هم دین و مذهب است، قرآن هست، ولی خود مسلمان ذلیل و خوار، مستضعف، عقب‌مانده و غلام است. چرا...؟»^{۱۳}

در پاسخ به این پرسش می‌گوید: آن موقع هم اسلام بود، امروز هم اسلام است، ولی آن موقع اسلام ناب وجود داشت، ولی امروز اسلام مخلوط شده است. آن موقع دین الهی بود، ولی امروز با رسم و رسومات قومی و قبیله‌ای مخلوط شده است. با فرهنگ الحادی هنود و یهود رنگین شده است. اسلام ناب مجاهد پرورش می‌کرد، در حالی که اسلام ناخالص و غیرناب، دین فروش به وجود می‌آورد. بنابراین، مشکل اساسی همین ناخالصی دین است. فقدان اسلام ناب است.^{۱۴} پس با توجه به این تضارب آرا و فقدان تعلیمات اساسی و بنیادین ناب محمدی، برای «اسلام ناب» لازم و ضروری است.

نکته دیگری که اهمیت این موضوع را در عصر تکنولوژی و ایدئولوژی دو چندان می‌کند، تبلیغ سوء و بد معرفی کردن اسلام در سراسر جهان از سوی دشمنان وی است. بنابراین، معرفی اسلام ناب به ما کمک خواهد کرد تا کیدهای دشمنان را خنثی کنیم.

حضرت امام به ملت مسلمان خویش تأکید می‌کند که حامی و پشتیبان اسلام ناب باشند و نیز «افرادی را که طرفدار اسلام سرمایه‌داری، اسلام مستکبرین، اسلام مرفهین بی‌درد، اسلام منافقین، اسلام راحت‌طلبان، اسلام فرصت‌طلبان و در یک کلمه اسلام امریکایی هستند، طرد کرده و به مردم معرفی کنند».

وی درباره تبلیغات ویرانگر گذشته علیه اسلام و بد معرفی کردن آن، می‌گوید: «تبلیغ کردند که اسلام دین جامعی نیست، دین زندگی نیست، برای جامعه نظامات و قوانین ندارد، طرز حکومت و قوانین حکومتی نیاورده است، اسلام فقط احکام حیض و نفاس است. اخلاقیاتی هم دارد، ولی راجع به زندگی و اداره جامعه چیزی ندارد. تبلیغات سوء آنها متأسفانه مؤثر واقع شده است. الان گذشته از عامه مردم، طبقه تحصیل کرده - چه دانشگاهی و چه بسیاری از محصلان روحانی - اسلام را درست نفهمیده‌اند و از آن تصور خطایی دارند».^{۱۵}

اقبال نیز این درد عظیم امت را تشخیص داد و می‌گفت: «به نظر من همه مباحث از غلط فهمیدن و عدم درک مفهوم مذهب و دین پیدا می‌شود. مقصود از مذهب عمل است، نه اینکه فقط خواسته‌های عقلی و فکری انسان برآورد...».^{۱۶} وی نیز بر این امر تأکید می‌ورزد و به مسلمانان توصیه می‌کند که «به سخن کسانی که می‌گویند در اصول اسلام اسرار و رموزی وجود دارد که بر نامحرمان پوشیده می‌ماند، گوش ندهید. در این ادعا اندیشه مدعیان دروغین

طبر

سال هشتم - شماره ۳۱ - بهار ۱۳۸۹

۱۰۲

مستتر است. منظور آنان بندگی شماسست. توجه کنید ... از بی‌اطلاعتان نسبت به تاریخ بهره‌برداری می‌کنند و شما را به بردگی می‌کشانند ...»^{۱۶}

با توجه به مطالب پیش گفته، اهمیت موضوع برای ما روشن‌تر می‌شود که بررسی اسلام ناب محمدی در اندیشه‌های امام امت و حکیم امت، بسیار ثمربخش خواهد بود. اینک با توجه به وسعت موضوع و عدم توان علمی نویسنده، پرداختن به همه ابعاد آن در این مختصر امکان‌پذیر نیست. بنابراین، اصل توجه‌مان را به مبانی اسلام ناب محمدی در اندیشه‌های دینی و اجتماعی در بزرگواران امت اسلامی معطوف می‌داریم و در نهایت نیز اشاره‌ای به ویژگی‌های آن خواهیم داشت.

فصل اول: مبانی اسلام ناب

از آنجا که هر ایده و نظریه برخاسته از یک سری مبنا و اصول است و اهمیت هر ایده به آن مبنا و اصول بستگی دارد، پس هر اندازه مبنا استوار و پایدار باشد، اهمیت و ارزش آن نظریه نیز دو چندان می‌شود، ولی سستی و ضعف مبانی باعث تزلزل اندیشه و نظریه می‌شود. بنابراین، اگر ایده اسلام ناب محمدی از سوی امام و اقبال تنها راه نجات بشریت معرفی می‌شود که پاینده‌ترین و استوارترین راه حل بحران‌ها و مشکلات جامعه بشری برای همیشه است، باید مبانی آن نیز پاینده و محکم باشند و هیچ تزلزلی در آنها وجود نداشته باشد یا به عبارت دیگر، آن مبنا نیز باید ناب و خالص باشد. اینک به عمده‌ترین اصول و مبانی امام و اقبال که براساس آن خواستار تحقق اسلام ناب محمدی در جامعه مسلمانان و جامعه بشریت هستند، می‌پردازیم.

توحید

یکی از عمده‌ترین مبنای اسلام ناب در اندیشه این «امام امت» و آن «حکیم امت»، التزام به توحید عملی است. آنها همه حرکات، تصمیم‌ها و کارهایشان در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و شئون زندگی فردی و اجتماعی‌شان را بر شالوده اصل بی‌بدلیل و بی‌نظیر دینی «توحید» شکل می‌دادند و برای این اصل اساسی و بنیادی دین اسلام، در همه زمینه‌ها نقشی تعیین‌کننده قائل بودند.

امام بر مبنای توحید و اندیشه توحیدی ناب، حتی توانست شالوده یک انقلاب دینی بی‌نظیر دوران معاصر را به ثمر برساند و حکومت اسلامی تشکیل دهد و در پرتو تعالیم اسلام ناب محمدی، به آرمان‌های الهی دست یابد.

وی به استناد به آیه ۴۶ سوره سباء که می‌فرماید: «بگو، شما را تنها به یک چیز اندرز می‌دهم و آن اینکه: دو نفر یا یک نفر برای خدا قیام کنید، سپس ببینیدشید»،^{۱۸} قیام‌الله را یگانه راه اصلاح جهان می‌بیند و معتقد است خدای متعال در این آیه از سرمنزل تاریک طبیعت تا منتهای سیر انسانیت را بیان کرده است.

آری! قیام برای خداست که ابراهیم خلیل‌الرحمن را به منزل خلّت رساند و از جلوه‌های گوناگون عالم طبیعت رهاشد. قیام برای خداست که موسی کلیم‌الله را با یک عصا بر فرعونیان چیره کرد و همه تاج و تخت آنها را به باد فنا داد و نیز او را به میقات محبوب کشاند. قیام‌الله است که خاتم‌النبین ﷺ را به تنهایی بر همه عادت‌ها و عقاید جاهلیت، غلبه داد و بت‌ها را از خانه خدا برانداخت و توحید و تقوا جایگزین آن ساخت و نیز آن ذات مقدس را به مقام قرب قوسین او آذنی رساند.^{۱۹}

طرح

اقبال نیز از مسلمانان خواستار التزام عملی به توحید است و بنیان اصلی زندگانی بشریت را اصل توحید قرار می‌دهد. وی می‌فرماید: «اسلام وفاداری نسبت به خدا را خواستار است، نه وفاداری نسبت به حکومت استبدادی را و چون خدا بنیان روحانی نهایی هر زندگی است، وفاداری به خدا عملاً وفاداری به طبیعت مثالی است».^{۲۰}

ایشان نیز همانند امام بر این باور است که هر نوع انقلابی در زندگی بشر باید براساس توحید صورت بگیرد و ثمره توحید را در سه اصل اساسی بشریت خلاصه می‌کند که جز به وسیله دولت اسلامی در جامعه بشریت قابل اجرا نیستند: «جوهر توحید به اعتبار اندیشه‌ای که کارآمد است، مساوات، مسئولیت مشترک و آزادی است. دولت از لحاظ اسلام، کوششی است برای آنکه این اصول مثالی به صورت نیروهای زمانی، مکانی درآید و در یک سازمان بشری محقق شود».^{۲۱}

اقبال شیفته توحید است. به نظر وی، وحدت اندیشه و عمل مسلمانان از توحید سرچشمه می‌گیرد. توحید نظری باعث توحید عملی می‌شود و در نتیجه، ملت را قدرت و عظمت عطا می‌کند. اگر مسلمانان توحید و کلمه «لا اله الا الله» را درست ادراک کنند، می‌توانند بر جهانیان سروری و امیری کنند.

رشته‌اش شیرازه افکار ما

لا اله سرمایه ما اسرار ما

زندگی را قوت افزایش همی^{۲۲}

حرفش از لب چون به دل آید همی

پس مقصود از حرف لا اله، گفتار نیست، بلکه کردار طبق فرهنگ لا اله است.

لا اله جز تیغ بی‌زنهار نیست

این دو حرف لا اله گفتار نیست

زیستن با سوز او قهاری است
 مهر و مه گردد زسوز لا اله
 لا اله گویی بگو از روی جان
 ای پسر ذوق نگه از من بگیر
 تا عصای لا اله به دست
 اعتبار از لا اله داریم ما

لا اله ضرب است و ضرب کاری است
 دیده‌ام این سوز را در کوه و که
 تا ز اندام تو آید بوی جان
 سوختن در لا اله از من بگیر^{۲۳}
 هر طلسم خوف را خواهی شکست^{۲۴}
 هر دو عالم را نگه داریم ما^{۲۵}

امام امت در پاسخ خبرنگاری که از وی درباره عقاید دینی پرسیده بود، اصل توحید را منشأ همه اعتقادات دانست، فرمود: «ریشه و اصل همه عقاید و مهم‌ترین و باارزش‌ترین اعتقادات ما، اصل توحید است. مطابق این اصل، ما معتقدیم که خالق و آفریننده جهان و همه عوامل وجود و انسان، فقط ذات مقدس خدای تعالی است که از همه حقایق، مطلع است و قادر بر همه چیز است و مالک همه چیز».^{۲۶}

همچنین، با تکیه بر توحید و محوریت آن در عرصه‌های گوناگون زندگی، آن را به‌عنوان اساسی‌ترین هدف بعثت انبیا معرفی می‌کند: «آنچه انبیا برای آن مبعوث شده بودند و همه کارهای دیگر، مقدمه آن است. بسط توحید و شناخت مردم از عالم است...»^{۲۷} و «تمام مقاصد انبیا، برگشتن به یک کلمه است و آن معرفت‌الله است».^{۲۸}

اقبال نیز اصل اساسی همه چیزها را توحید قرار می‌دهد و معتقد است: «این فرهنگ جدید (اسلام) پایه وحدت جهانی را بر اصل (توحید) بنا نهاد»^{۲۹} و «اسلام به‌عنوان دستگاه حکومت، وسیله‌ای عملی است برای آنکه اصل توحید را عامل زنده‌ای در زندگی عقلی و عاطفی نوع بشر قرار دهد»^{۳۰} و تأکید دارد که همه مسلمانان باید نسبت به یکدیگر عواطف انسانی و مسلمانی‌شان را بروز دهند. توحید را به‌منزله روح در جسم ملت و امت اسلامی توصیف کنند. اگر مسلمان توحید را درست درک کند، می‌تواند جهان هستی را به زانو درآورد، چه رسد به شرق و غرب.

ذره‌ها از یک نگاهی آفتاب	یک نگه شو تا شود حق بی‌حجاب
یک نگاهی را به چشم کم مبین	از تجلی‌های توحید است این
ملتی چون می‌شود توحید مست	قوت و جبروت می‌آید به‌دست
روح ملت از وجود انجمن	روح ملت نیست محتاج بدن ^{۳۱}

امام، تفکر توحیدی را منشأ و مبنای پیدایش انقلاب اسلامی می‌داند و معتقد است: در سایه توحید، انسان از غیر الله بریده و همه امتیاز شخصی و... لغو می‌شوند و همه روابط و ضوابط بر پایه آن استوار می‌شوند.

«انقلاب اسلامی بر مبنای اصل توحید استوار است که محتوای این اصل در همه شئون جامعه سایه می‌افکند. در اسلام، تنها معبود انسان و بلکه جهان، خداست که همه انسان‌ها باید برای او یعنی برای رضای او عمل کنند. هیچ چیز و هیچ کس را نپرستند. در جامعه‌ای که شخص پرستی‌ها، شخصیت پرستی‌ها، نفع پرستی‌ها، لذت پرستی‌ها و هر نوع پرستش محکوم می‌شود و فقط انسان‌ها دعوت می‌شوند به پرستش خدا، در آن صورت، همه روابط میان انسان‌ها، چه اقتصادی و یا غیراقتصادی در داخل چنین جامعه‌ای و در رابطه این جامعه با خارج تغییر می‌کند و ضوابط عوض می‌شود. همه امتیازات لغو می‌شوند. فقط تقوا و پاکی، ملاک برتری است. زمامدار با پایین‌ترین فرد جامعه برابر است. ضوابط و معیارهای متعالی الهی و انسانی، مبنای پیمان‌ها و یا قطع روابط است.»^{۳۲}

اقبال هم بر اساس همین نظریه توحید عملی می‌فرماید: این وحدت افکار و الهامات نظری و التزامات عملی آن است که ملت‌ها را زنده نگه می‌دارد و در وجود آنها و به تبع آن، در ملت‌ها باعث انقلاب‌های بزرگ می‌شود. بنابراین، افکار و اندیشه‌هایی که باعث از بین رفتن وحدت یک ملت شود را الهام و اندیشه‌های الحادآمیز می‌داند. در شعری به زبان اردو می‌فرماید: «یک ملت فقط در سایه وحدت اندیشه‌ها زنده می‌ماند و به همین دلیل، اندیشه‌ای که باعث از بین رفتن وحدت شود، کفر محض است.»^{۳۳}

وی معتقد است که در سایه توحید، مسلمان از غیرخدا بریده می‌شود و همه آنان خودی می‌شوند و منکر آن غیرخودی، ملت و امت، اندیشه و افکار، ظاهر و باطن و همه رنگ‌های متنوع مسلمانان در رنگ توحید یکرنگ می‌شود و در نهایت، زبان و قلب و جان‌شان به یک چیز مبدل می‌شود.

ملت ما را اساس دیگر است	این اساس اندر دل ما مضمّر است
حاضریم و دل به غایت بسته‌ایم	پس ز بند این و آن وارسته‌ایم
رشته این قوم مثل انجم است	چون نگه هم از نگاه ما گم است
تیرخویش پیکان و یک کیشیم ما	یک نما، یک بین، یک‌اندیشیم ما
مدعای ما مال ما یک است	طرز و انداز خیال ما یکی است
ما ز نعمت او اخوان شدیم	یک زبان و یک دل و جان شدیم ^{۳۴}

بنابراین، امام و اقبال، ولایت و سرپرستی زندگی انسان در همه مراحل را از آن خدا می‌دانند و به هیچ وجه سرپرستی غیر الله را قبول نمی‌کنند. انبیا که حاملان پیام اسلام ناب‌اند، به مبارزه

طهری

لایحه هیئت - شماره ۳۱ - بهار ۱۳۸۹

با انواع بت‌پرستی‌ها پرداخته‌اند. اسلامی که مبنای آن چنین توحیدی باشد، به هیچ‌وجه طاغوت، استعمار، استکبار، استبداد، تججر، سازشکاری و... را نمی‌پذیرد، بلکه خواستار اجرای قوانین و فرامین الهی در سراسر گیتی است.

سیره پیامبر اکرم ﷺ

یکی دیگر از مبانی اسلام ناب محمدی در اندیشه‌های امام و اقبال، سیره پیامبر اکرم ﷺ است. آنها برای بازگشت به اسلام ناب محمدی، از سیره پیامبر اسلام ﷺ و شخصیت ناب وی کمک می‌جویند. از آنجا که سراسر زندگی پیامبر اسلام ﷺ برای مسلمانان حجت است، سیره وی می‌تواند شکل واقعی و عملی اسلام ناب باشد.

امام، هدف اساسی همه انبیا را تشکیل حکومت اسلامی و اجرای احکام الهی بیان می‌کند و نیز تأکید می‌کند که در سایه آن می‌خواستند مستضعفین عالم را از طاغوت و مستکبرین زمان رهایی بخشند و در این راه، جانفشانی کردند: «اراده خداوند متعال بر آن است که با رهبری حکیمانه انبیای عظام و وارثان آنان، مستضعفین را از قید حکومت طاغوتی آزاد و سرنوشت آنان را به دست خودشان بسپارد» و «اهداف آنان این بوده است که حکومت الله را استقرار بخشند». ^{۳۵} بنابراین، «تا آخرین لحظات پربرکت زندگی خود، در راه آن، با همه توان، فداکاری و ایثار فرمود ... و به همین دلیل ما نیز که خود را پیرو آنان و امت محمد ﷺ می‌دانیم، باید به آنان اقتدا کنیم». ^{۳۶}

امام معتقد است سیره پیامبر گرامی ﷺ ما بیانگر عینیت دیانت و سیاست است و این یکی از روشن‌ترین ویژگی‌های اسلام ناب محمدی است.

«پیامبر اسلام دستش را دراز کرده بود، در اطراف عالم و عالم را داشت دعوت می‌کرد به اسلام و دعوت می‌کرد به سیاست اسلامی و حکومت تشکیل داد و خلفای بعد، حکومت تشکیل دادند. در صدر اسلام از زمان رسول خدا تا آن وقتی که انحراف در کار نبود، سیاست و دیانت توأم بودند». ^{۳۷}

اقبال نیز شیفته پیامبر اسلام است. وی معتقد است که انحطاط مسلمانان عصر کنونی به خاطر آن است که آنها از سنت پیامبر ﷺ فاصله گرفته‌اند؛ زیرا سنت و شعار پیامبر ﷺ رمز بقای ملت اسلامی بوده است، ولی مسلمانان این رمز را از دست داده‌اند.

تا شعار مصطفی از دست رفت قوم را رمز بقاء از دست رفت ^{۳۸}

امام، مهم‌ترین فلسفه تشکیل حکومت اسلامی از سوی پیامبر اسلام را ابلاغ اسلام ناب

معرفی می‌کند: «قیام و حرکت پیامبر در تشکیل حکومت برای آن بود که بتواند اسلام را به مردم ابلاغ کند و آنان را به سوی توحید دعوت کند». ^{۳۱} بنابراین، «... ما هم به تبع از نبی اکرم قیام کردیم، برای اینکه ملت محروم را به کمال لایق خودشان برسانیم» ^{۳۲} و «می‌خواهیم اسلام را، لاقلاً، حکومتش را به یک نحوی که به حکومت اسلام در صدر اسلام شباهت داشته باشد، اجرا بکنیم». ^{۳۳}

وی لزوم پای‌بندی به اسلام را در اجرای دستورات اسلام ناب معتقد است: «ما که به ولایت معتقدیم باید به ضرورت تشکیل حکومت معتقد باشیم و باید کوشش کنیم که دستگاه اجرای احکام و اداره امور برقرار شود. مبارزه در راه تشکیل حکومت اسلامی لازمه اعتقاد به ولایت است. باید کوشش کنیم که دستگاه اجرای احکام و اداره امور برقرار شود». ^{۳۴}

ایشان کسانی را که به تفکیک دین و سیاست قائل‌اند، سخت نکوهش می‌کند: «باید به این نادانان (که جدایی دین از سیاست را توفه می‌کنند) گفت که قرآن کریم و سنت رسول‌الله، آنقدر که در حکومت و سیاست احکام دارند، در سایر چیزها ندارند». ^{۳۵} امام خمینی در پاسخ به این افراد که تا چند منزلی اسلام پیش می‌آیند، اعلام می‌کند: «فریاد برائت از مشرکان در مراسم حج و این یک فریاد سیاسی عبادی است که رسول‌الله به آن امر فرمود؛ حال باید به آن آخوند مزدور که فریاد مرگ بر امریکا و اسرائیل و شوروی را خلاف اسلام می‌داند گفت: تاسی به رسول‌الله و امر خداوند را تخطئه می‌کنید و تاسی به آن بزرگوار و اطاعت فرمان حق تعالی را برخلاف می‌دانید و مراسم حج را برائت از کفار تنزیه می‌کنید و اوامر خدا و رسول را برای منافع دنیایی خود به طاق نسیان می‌سپارید و برائت و نفرین را نسبت به دشمنان اسلام و محاربان با مسلمانان و ستمگران بر مسلمانان، کفر می‌دانید». ^{۳۶}

در منطق اقبال، مسلمان هنگامی نزد رسول اکرم ﷺ سربلند است که غل و زنجیرهای بردگی غیرالله را بشکند و حاکمان زر و زور را به خاک مذلت بکشانند و به مسند آزادی برسند. اگر چنین صفاتی در یک فرد مسلمان پیدا شود، در آن صورت می‌تواند ادعای پیروی از پیامبر محمد ﷺ را داشته باشد، وگرنه ادعای پیروی برای وی شایسته نیست.

تا غلامم در غلامی زاده‌ام	ز آستان کعبه دور افتاده‌ام
چون به نام مصطفی خوانم درود	از خجالت آب می‌گردد وجود
عشق می‌گوید که‌ای محکوم غیر	سینه تو از بتان مانند دیر
تا نداری از محمد رنگ و بو	از درود خود می‌الا نام او

از قیام بی‌حضور من مپرس
جلوه حق گر چه باشد یک نفس
مرد آزادی چو آید در سجود
ما غلامان از جلالش بی‌خبر
از غلامی لذت ایمان مجو
مؤمن است و پیشه او آزری است

از سجود بی‌سرور من مپرس
قسمت مردان آزاد است و بس
در طوافش گرم رو چرخ کبود
از جمال لازوالش بی‌خبر
گرچه باشد حافظ قرآن مجو
دین و عرفانش سراپا کافری است^{۲۵}

رمز رسیدن به این مراحل را گوش جان سپردن به پیام ناب حضرت پیامبر اسلام ﷺ می‌داند و آن امر «فارغ از ارباب دون‌الله» شدن است.

تا کجا طواف چراغ محفلی
چون نظر در پرده‌های خویش باش
در جهان مثل حجاب ای هوشمند
فرد فرد آمد که خود را وا شناخت
از پیام مصطفی آگاه شو

ز آتش خود سوز اگر داری دلی
می‌پر و اما به جای خویش باش
راه خلوت خانه بر اغیار بند
قوم قوم آمد که جز با خود نساخت
فارغ از ارباب دون‌الله شو^{۲۶}

آن کسی که خویش را نجات دهد و به پیام ناب پیام‌آور دل بسپارد، می‌تواند بر جهانیان سروری کند.

خدا آن ملتی را سروری داد
به آن ملت سرو کاری ندارد

که تقدیرش به دست خویش بنوشت
که دهقانش برای دیگران کشت^{۲۷}

به نظر اقبال، هر نوع قدرت، استحکام و پایداری امت مسلمان، به خاطر وجود مقدس آن حضرت است.

قوم را سرمایه قوت از او

حفظ سر وحدت ملت از او^{۲۸}

پس با توجه به مطالب پیش‌گفته به این نتیجه می‌رسیم که رسیدن به این استحکام و قدرت و سروری جهان، جز در سایه دولت اسلامی ممکن نخواهد بود. علاوه بر آن، پیروی از سیره رسول در همه زمینه‌ها لازم و ضروری است که این همان پیاده کردن اسلام ناب در عرصه‌های مختلف زندگی است.

قرآن و اهل بیت

یکی دیگر از مبانی ناب فکری و عقیدتی ایده اسلام ناب محمدی امام و اقبال را باید در ثقلین مطهرین جست‌وجو کرد. به نظر می‌رسد یکی از پایه‌های اساسی بازگشت به اسلام ناب

محمدی، قرآن و اهل بیت اطهار علیهم السلام هستند.

امام درباره قرآن که باید در متن زندگی باشد، ولی متروک شده است، می‌فرماید:
قرآن مهجور گردیده است ... آن کتاب زندگی و کمال و جمال، در
حجاب‌های خودساخته ما پنهان شده است و این گنجینه اسرار آفرینش در
دل خروارها خاکِ کج‌فکری‌های ما دفن و پنهان گردیده است و زبان انس
و هدایت و زندگی و فلسفه زندگی‌ساز او به زبان وحشت و مرگ و قبر
تنزل کرده است.^{۴۹}

درد دل امام همین است که مسلمانان نه معرفت کافی نسبت به آن دارند و نه بهره‌ای کافی
از این کتاب برده‌اند، در حالی که همه نیازهای مادی و معنوی بشر در این کتاب ناب نهفته است:
«در قرآن همه چیز است، ولی مع‌الأسف ما استفاده از آن نکرده‌ایم و مسلمانان مهجورش کردند؛
یعنی استفاده‌ای که باید از آن بکنند، نکردند. باید مردم را توجه داد».^{۵۰}

در کلام اقبال لاهوری نیز قرآن به‌عنوان نماد اسلام راستین محسوب می‌شود. وی معتقد
است که قرآن یکی از شاخص‌های اسلام ناب محمدی است، ولی مسلمان این عامل حیات
بشری را کنار گذاشته است و اگر جامعه بشری می‌خواهد بر مشکلات خویش فائق آید، باید به
اسلام راستین که یکی از پایه‌های اساسی آن، کتاب ناب و خالص است، برگردد.

وی خطاب به مسلمان می‌گوید: «ای مسلمان! تو اسیر اندیشه دیگران شده‌ای و از قرآن
کریم بهره‌ای نمی‌بری! با قرآنی که مصدر حیات و سرچشمه قدرت و نیروی تو است رابطه‌ای
نداری، مگر وقتی که مرگت فرامی‌رسد آنگاه سوره (یس) را می‌خوانی تا به آسانی بمیری. شگفتا!
آن کتابی که نازل شده تا به تو زندگی و نیرو بخشد، در موقعی تلاوت می‌شود که می‌خواهی به
سهولت و بی‌زحمت بمیری».^{۵۱}

امام معتقد است: «قرآن یک سفره گسترده‌ای است که همه از آن استفاده می‌کنند، ولی
هرکس به وضعی استفاده می‌کند».^{۵۲} وی این کتاب را برای رشد و هدایت بشریت معرفی
می‌کند: «آن برای رشد جهانیان و نقطه جمع همه مسلمانان بلکه عایله بشری از مقام شامخ
احدیت به کشف تام محمدی صلی الله علیه و آله تنزل کرد که بشریت را به آنچه باید برسند، برساند».^{۵۳} بدان که
این کتاب شریف، چنانچه خود بدان تصریح فرموده، کتاب هدایت و راهنمای سلوک انسانیت و
مربی نفوس و شفای امراض قلبیه و نوربخش سیر الی‌الله است.^{۵۴} کتابی است که آدمی باید از
اینجا تا آخر دنیا و تا آخر مراتب حرکت بکند. یک همچون کتابی است که هم معنویات انسان را

طرح

سال هشتم - شماره ۳۱ - بهار ۱۳۸۹

درست می‌کند و هم حکومت را درست می‌کند. همه چیز توی قرآن هست.^{۵۵} کتاب تعمیر مادیات نیست، همه چیز است. انسان را به تمام ابعاد تربیت می‌کند، مادیات را در پناه معنویات قبول دارد و مادیات را تبع معنویات قرار می‌دهد.^{۵۶} ما یک همچون کتابی داریم که مصالح شخصی، مصالح اجتماعی، مصالح سیاسی، کشورداری و همه چیزها در آن هست.^{۵۷} قرآن مشتمل بر همه معارف است و همه مایحتاج بشر است.^{۵۸}

به نظر اقبال، برای تنظیم نظام زندگی فردی و اجتماعی یک ملت، قانون و کتاب آیین‌ساز نقش اساسی دارد. اگر ملتی می‌خواهد استوار بماند، باید برای بقای خویش آیین و قانونی بر مبنای حق داشته باشد که باعث ایجاد یک نظام محکم و پایدار می‌شود.

ملت از آیین حق گیرد نظام از نظام محکمی خیزد دوام^{۵۹}

ولی شرط اساسی عمل و پای‌بندی به آن، قانون است و گرنه در غیر این صورت، آن ملت در هم می‌شکند.

ملتی را رفت چون آیین ز دست مثل خاک اجزای او از هم شکست^{۶۰}
بنابراین، اقبال به همه امت مسلمان گوشزد می‌کند که به کتاب و آیین خویش عمل کنند و اگر می‌خواهند حقیقت مسلمانی و حقانیت امت مسلمان را که جز اسلام ناب محمدی نیست، استوار سازند، باید به کتاب ناب الهی عمل کنند.
به نظر وی، قرآن همانند روح در پیکر امت اسلامی است و حیات و بقای آن، به همین آیین زندگی بستگی دارد و حقیقت اسلام ناب نیز همین است.

هستی مسلم ز آیین است و بس	باطن دین نبی این است و بس
برگ گل شد چون ز آیین بسته شد	گل ز آیین بسته شد گل دسته شد ^{۶۱}
از یک آیینی مسلم زنده است	پیکر ملت ز قرآن زنده است
ما همه خاک و دل آگاه اوست	اعتصامش کن که جبل الله او است ^{۶۲}
گر تو می‌خواهی مسلمان زیستن	نیست ممکن جز به قرآن زیستن ^{۶۳}

امام معتقد است برای دریافت حقیقت اسلام ناب باید به مفسران این کتاب رجوع کرد که متأسفانه در طول تاریخ آنها را از صحنه کنار گذاشتند. وی می‌نویسد: «از جمله مسائل اسفانگیزی که باید برای آن خون گریه کرد» کنار نهادن «مفسران حقیقی و قرآن‌آشنایان به حقایق است که سراسر قرآن کریم را از پیامبر ﷺ دریافت کرده بودند».

اقبال نیز معتقد است که این قانون الهی در کالبد و روح اهل بیت ﷺ تجلی یافته است.

بنابراین، شناخت و معرفت آن منوط به این است که در معرفت اهل بیت^{علیهم السلام} کوشا باشیم و تا زمانی که صفات آنها در وجود ما وارد نشود، نمی‌توان ادراک و فهم درستی از قرآن داشته باشیم.

الله بای بسم‌الله پدر	معنی ذبح عظیم آمد پسر
رمز قرآن از حسین آموختیم	ز آتش او شعله‌ها اندوختیم
در میان امت کیوان جناب	همچو حرف قل هواله در کتاب ^{۶۴}

وی نیز حضرت زهرا^{رضی الله عنها} را برای زنان مسلمان، الگوی کامل قرار می‌دهد و معتقد است برای پرورش بیرق‌داران اسلام ناب محمدی همچون حسن و حسین^{علیهم السلام}، الگوگیری از سیرت حضرت فاطمه^{رضی الله عنها} لازم و ضروری است.

سیرت فرزندها از امهات	جوهر صدق و صفا از امهات
مزرع تسلیم را حاصل بتول	مادران را اسوه کامل بتول ^{۶۵}

به نظر اقبال، ساده‌زیستی و فقر واقعی مسلمانان را باید در سیره حیدر و صفا و حسین جست‌وجو کرد.

فقر عریان گرمی بدر و خنین	فقر عریان بانگ تکبیر حسین
گرمی هنگامه بدر و خنین	حیدر و صدیق و فاروق و حسین
در نوای زندگی سوز از حسین	اهل حق حریت آموز حسین

امام معتقد است تعلیمات اصیل اسلام، در نهضت حسینی بروز کرده است که قیام و مبارزه علیه استعمارگران را به ما یاد می‌دهد: «محررم ماه نهضت بزرگ سید شهیدان و سروران اولیای خداست که با قیام خود در مقابل طاغوت، تعلیم سازندگی و کوبندگی به بشر یاد داد و راه فنای ظالم و شکستن ستمکار را به فدایی دادن و فدایی شدن دانست و این خود سرلوحه تعلیمات اسلام است برای ملت ما تا آخر دم».^{۶۶}

اقبال نیز مسلک شبیری و مکتب ناب فکر حسینی را دوری از عزلت‌نشینی، خانقاهی و پیکار با منکرات و فائق آمدن بر مشکلات گوناگون ابعاد زندگی اجتماعی و فردی انسان معرفی می‌کند: «ای علمای اسلام! از خانقاه بیرون بیایید و سنت حسینی را ادا کنید که تنهایی خانقاهی چیزی جز اندوه و غم نیست».^{۶۷}

به نظر اقبال، حقیقت ایمان در اعتقاد راسخ به تعلیم قرآن و سیره پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} و جانشینان وی است. مؤمن اگر علوی صفت و حسینی سیرت نباشد، نمی‌تواند خود را پیرو واقعی پیامبر اکرم بداند. آزادی حقیقی در عمل رسول خدا^{صلی الله علیه و آله}، علی^{علیه السلام} و اولاد وی متجلی است.

از دم سیراب آن امی لقب
حریت پرورده آغوش اوست
او دلی در پیکر آدم نهاد
گر می هنگامه بدر و حنین

لاله رست از ریگ صحرای عرب
یعنی امروز امم از دوش اوست
او نقاب از طلعت آدم گشاد
حیدر و صدیق و فاروق و حسین^{۶۸}

حیات اسلامی در نظر اقبال، در پیروی از سیره امام علی^ع است که با پنجه حیدری، قلعه خیر می‌گشاید.

می‌شناسی معنی کرار چیست؟
امتان ار در جهان بی‌ثبات

این مقامی از مقامات علی است
نیست ممکن جز به کراری حیات

وی حیات خویش را نیز مدیون محبت امام علی و اولاد طاهرین وی می‌داند.
مسلم اول شه مردان علی
از ولای دودمانش زنده‌ام
عشق را سرمایه ایمان علی
در جهان مثل گهر تابنده‌ام

پس به نظر امام و اقبال، تا زمانی که مسلمانان به قرآن صامت و ناطق تمسک نجویند و با تعالیم و آموزه‌های آن، عرصه‌های گوناگون زندگی خویش را تطبیق ندهند، نمی‌توانند به آن «اسلام ناب» که از سوی حقیقت ناب (خدا) به شخصیت ناب حضرت محمد^ص ارزانی شده بود، دست یابند. بنابراین، مسلمانان باید اسلام ناب را در قرآن و حافظان و مفسران واقعی آن جست‌وجو کنند. بهترین راه رسیدن به آن، تاسی از سیره اهل بیت است که جلوه روشن و تفصیل عملی از کتاب الهی‌اند.

جامعیت دین

یکی دیگر از منشأ و ریشه‌های اسلام ناب محمدی، خود جامعیت اسلام است. امام و اقبال به حضور دین در همه صحنه‌های زندگی فردی و اجتماعی و... اعتقاد دارند و براساس این باور، پیوسته تأکید می‌ورزد که اسلام، دین جامع و کامل است و در همه شئون زندگی و قلمرو حیات مادی و معنوی انسان، دخالت کرده است و برنامه و راه حل ارائه کرده است.

امام معتقد است: «مسلک‌های توحیدی و ادیان آسمانی به همه ابعاد بشر کار دارند. از پیش از تولد نوزاد انسانی، نسبت به نظام تشکیل خانواده و چگونگی تربیت او تا دیگر ابعاد زیست او در جهان برنامه دارد...^{۶۹} اسلام برای این انسان و همه چیز یعنی از طبیعت یا ماورای طبیعت تا عالم الوهیت، مراتب دارد. اسلام، تز دارد. برنامه دارد. اسلام می‌خواهد انسان را یک انسانی بسازد جامع، یعنی رشد به آن‌طور که هست بدهد. حظاً طبیعت دارد رشد طبیعی به او بدهد، حظاً

برزخیت دارد، رشد برزخیت به او بدهد، حظّ روحانیت دارد، رشد روحانیت به او بدهد، حظّ عقلانیت دارد، رشد عقلانیت به او بدهد، حظّ الوهیت دارد، رشد الوهیت به او بدهد. همه خطوطی که انسان دارد و به طور نقص است، الان نرسیده است، ادیان آمده‌اند که این میوه نارس را رسیده‌اش کنند، این میوه ناقص را کامل کنند...»^{۷۰}

اقبال نیز به این مطلب اشاره می‌کند: «اسلام یک دین جامع است. اسلام برخلاف بقیه مذاهب، برای هر بُعد از ابعاد زندگی حکمی صادر کرده است. اسلام هیچ امری از امور مسلمانان را چه فردی باشد و چه اجتماعی، از نظر دور نمی‌دارد.»^{۷۱}

امام با عمل و بیان خود، نشان می‌دهد اسلام همواره به سرنوشت زندگی مردم و دنیای آنان توجه داشته و دارد: اسلام نه دعوتش به خصوص معنویات است و نه دعوتش به خصوص مادیات است، هر دو را دارد؛ یعنی اسلام و قرآن کریم آمدند که انسان را به همه ابعادی که انسان دارد بسازند و او را تربیت کنند.^{۷۲}

اقبال اسلام را بالاتر از یک دین، به عنوان یک روش و متد معرفی می‌کند؛ روش مبارزه انسان با طبیعت و همه تصورهای غلط جهان قدیم: «اسلام از لحاظ مفهوم قدیمی اصطلاح، یک دین نیست، بلکه یک روش است. روشی چنان آزاد که مبارزه بشر با طبیعت در آن تشویق می‌شود. در حقیقت این مبارزه علیه همه تصورهای دنیای قدیم راجع به زندگی می‌شود...»^{۷۳}

وی معتقد است، دین جزمی‌گری، تشریفات و کاهن‌بازی نیست، بلکه کشف حقیقی انسان است: «دین در تجلیات برتر خود، نه جزمی‌گری و تعبد است، نه تشریفات و نه کاهن‌بازی...»^{۷۴} اسلام کشف حقیقی انسان است»^{۷۵} و در مثنوی مسافر خویش، درباره چستی دین می‌فرماید: چيست دین؟ دریافتن اسرار خویش زندگی مرگ است بی‌دیدار خویش

به نظر اقبال، دین نوعی تعبیر از تمام وجود انسان است. بنابراین، قابل تجزیه نیست و نمی‌توان یک جزء را گرفت و دیگری را دور ریخت. باید به همه آن عمل شود: «اسلام، حقیقت واحد غیرقابل تجزیه‌ای است»^{۷۶} و «دین... نه فکر مجرد است و نه احساس مجرد و نه عمل مجرد. بیان و تعبیری از تمام وجود آدمی است.»^{۷۷}

پس با توجه به این جامعیت، دین باید در همه عرصه‌های زندگی بشر، حضور فعال داشته باشد. نمی‌توان آن را در حاشیه زندگی قرار داد. بنابراین، واقعیت اسلام ناب محمدی نیز همین است که باید در متن زندگی یک بشر، حضور فعال داشته باشد.

با توجه به مبانی بررسی شده، به این نتیجه می‌رسیم که در اندیشه‌های امام و اقبال، اسلام

ناب محمدی دارای اساس و پایه‌های محکم و لاینفیری است که اساسی‌ترین اصل آن، توحید است و توحید به منزله سرچشمه و منبع دیگر مینا، همچون سیره پیامبر و اهل بیت، قرآن و دین است. بنابراین، هدف و غایت همه اینها این است که پرچم کلمه «توحید» یا به عبارت دیگر، همان «اسلام ناب» را در سراسر گیتی به اهتزاز درآورند تا جامعه بشری در سایه این پرچم توحید، از غیرالله بُرد و زنجیرهای استعمار و استکبار را بشکنند و آزادی معنوی و مادی را اکتساب نمایند.

فصل دوم: ویژگی‌های اسلام ناب

پس از اینکه به مهم‌ترین مبانی امام و اقبال درباره اسلام ناب دست یافتیم، اینک نوبت به بررسی ویژگی و خصوصیات آن می‌رسد که از لوازمات این مبانی است. براساس این ویژگی‌ها می‌توان اسلام ناب را از غیرناب جدا و تفکیک کرد.

آنها به نوبه خود، برای اسلام ناب محمدی ویژگی‌هایی بیان می‌کنند که ثمره آن، استقلال و آزادی بشریت از یوغ بردگی و اسارت مادی و معنوی جهان و جهانخواران و استعمارگران است.

امام معتقد است: «اسلام ناب محمدی علیه السلام، اسلام ائمه هدی علیهم السلام، اسلام فقرای دردمند، اسلام پابرهنگان، اسلام تازیانه‌خوردگان تاریخ تلخ و شرم‌آور محرومیت‌ها، کوبنده سرمایه‌داری مدرن و کمونیسیم خون‌آشام، نابودکننده اسلام رفاه و تجمل و اسلام التقاط و اسلام سازش و فرومایگی، اسلام مرفهین بی‌درد و در یک کلمه، اسلام امریکایی است...»^{۷۸}

امام همیشه در کلام خویش، اسلام ناب محمدی را اسلام فقرا، رنج‌دیده‌ها، ستم‌کشیده‌ها و... معرفی می‌کند: «اسلام ناب محمدی علیه السلام، طعم فقر را چشیده، مدافع پابرهنگان زمین، اسلام مستضعفین، اسلام رنج‌دیدگان تاریخ، اسلام عارفان مبارزه‌جو، اسلام پاک‌طینتان عارف است...»^{۷۹}

وی معتقد است، وظیفه کنونی ما باید تفکیک اسلام ناب از اسلام‌های دیگر باشد: «باید تلاش کنیم زهد و قدس اسلام ناب محمدی را از زنگارهای تقدس مآبی و تحجرگرایی اسلام امریکایی جدا کرده و به مردم مستضعفان نشان دهیم».^{۸۰}

اقبال نیز معتقد است اسلام ناب و واقعی، در عصر کنونی یافت نمی‌شود. بنابراین، با سیری در صدر اسلام، خاک‌نشینان، عارفان شبانگاهی، عاشقان پیامبر، راستگویان و فقیرنشینان آن روزگار را به‌عنوان علمدار واقعی اسلام اصیل و ناب معرفی می‌کند و نیز امام علی علیه السلام، حسین علیه السلام،

ابوذر، سلمان و دیگر صحابه پیامبر را به‌عنوان نمادهای اسلام ناب محمدی معرفی می‌کند و در پی آن است تا همان ذوق و یقین و فقر و ناله‌های سحرگاهی را در میان مسلمان عصر خویش نیز ایجاد کند.

به‌نظر وی «مسلمانان مالک اندیشه‌ها و کمال مطلوب‌های نهایی مطلق مبتنی بر وحی می‌باشند که چون از درونی‌ترین ژرفنای زندگی بیان می‌شود، به ظاهری بودن صوری آن رنگ باطنی می‌دهد ... بسیار شایسته است که مسلمان امروز وضع خود را بشناسد و زندگی اجتماعی خود را در روشنی اصول اساسی بنا کند و از هدف اسلام که تاکنون به‌صورت جزئی آشکار شده، آن دموکراسی روحی را که غرض نهایی اسلام است، بیرون بیاورد و به کامل کردن و گستردن آن بپردازد».^{۸۱}

اقبال بر این باور است که «بشریت امروز نیازمند سه چیز است: تعبیر روحانی از جهان، آزادی روحانی فرد و اصولی اساسی و دارای تأثیر جهانی که تکامل اجتماع بشری را بر مبنای روحانی توجیه کند».^{۸۲} به‌نظر وی، چنین نیازمندی‌ها را فقط دین اسلام می‌تواند برآورده کند و چنین اسلامی همان اسلام راستین است که در کلام امام، به صراحت «اسلام ناب» تعبیر می‌شود.

عینیت دین و سیاست

یکی از عمده‌ترین ویژگی‌های اسلام ناب محمدی، عینیت دین و سیاست است. این نکته به‌نوبه خود بسیار اهمیت دارد. امام و اقبال به شدت به عینیت دین و سیاست معتقدند. امام مقوله تفکیک دین و سیاست را به‌خاطر عدم معرفت اسلام می‌داند: «این معنا را که کسی بگوید اسلام به زندگی چه کار دارد، این جنگ با اسلام است. این نشناختن اسلام است. اسلام با سیاست چه کار دارد، این جنگ با اسلام است ...».^{۸۳} وی معتقد است حتی سیاست‌های مدرن نیز از اسلام سرچشمه می‌گیرد: «والله اسلام تمامش سیاست است، اسلام را بد معرفی کرده‌اند. سیاست مدرن از اسلام سرچشمه می‌گیرد ...».^{۸۴}

به‌نظر ایشان، تفکیک دین و سیاست، کید دشمنان دین است و منحصر کردن اسلام به مسائل عبادی صرف و دعا و ... همان کاری است که با آیین مسیحیت کرده‌اند: «یکی از بدترین چیزی که اجانب در میان مردم و در میان خود ما القا کردند، این است که اسلام برای این است که ما همان عبادت بکنیم، چنان‌که مذهب مسیح را هم مسخ کردند، مذهب مسیح مسخ شد. مسیح هرگز نمی‌شود که دعوتش این باشد که فقط عبادت بکنید، ظلم را بگذارید به کار

خودشان. این نمی‌شود، نبی نمی‌تواند این‌طور باشد، مسخ شده است. اینها اسلام را در نظر ما، در نظر جاهلین مسخ کردند. اسلام را به‌صورت دیگری نشان دادند و این از کیدهایی بود که با نقشه‌ها پیاده شده است و ما خودمان هم باور کردیم، آخوند را به سیاست چه؟ حرف، حرف، استعمار است. آخوند را به سیاست چه؟ «ساسة العباد» در دعای جامعه، زیارت جامعه است ... چطور امام علیه السلام را به سیاست آره، اما آخوند را به سیاست نه ...»^{۸۵}

اقبال نیز معتقد است عینیت دین و سیاست از ضرورت‌های دینی ماست و پیام وحی آسمانی نیز همین است: «قرآن ضروری می‌بیند تا دین و دولت، اخلاق و سیاست را در یک وحی با هم پیوند دهد ...»^{۸۶}

به‌نظر وی، دین و دنیا، معنا و ماده جدا و مجزای از یکدیگر نیستند، بلکه یک حقیقت‌اند. در اسلام دین و دنیا دو ناحیه مجزای از یکدیگر نیستند، بلکه دین، حقیقت واحد غیرقابل تجزیه است: «در اسلام یک حقیقت واحد وجود دارد که چون از یک دیدگاه به آن نظر شود، دستگاه دینی است و چون از دیدگاه دیگری دیده شود، دستگاه حکومت است. این درست نیست که گفته شود دستگاه دین و دولت دوجانبه یا دو روی یک چیزاند. اسلام حقیقت واحد غیرقابل تجزیه است که بنا بر آنکه نقطه تغییر کند، این یک می‌شود و یا آن یک».^{۸۷}

ایشان، در اشعاری به زبان اردو می‌فرماید: مذهب را نمی‌توان از سیاست جدا کرد، چه جمهوریت باشد و چه سلطنت. چون در صورت تفکیک این دو از هم، جز چنگیزی، سفاکی و خونریزی چیزی باقی نمی‌ماند.^{۸۸}

امام از قول حضرت امیر علیه السلام هدف حکومت اسلامی را اجرای حق و نابودی باطل قلمداد می‌کند: «حکومت برای هدف‌های عالی؛ یعنی برای اجرای حق و از بین بردن باطل است، نه برای به‌دست آوردن منصب و مقام».^{۸۹} بنابراین، «عهده‌دار شدن حکومت فی حد ذاته شأن و مقامی نیست، بلکه وسیله انجام وظیفه اجرای احکام و برقراری نظام عادلانه اسلام است».^{۹۰}

علامه اقبال نیز برای احیای کلمه توحید که همان اجرای حق و نابودی باطل است، تشکیل حکومت اسلامی را امری ضروری و لازم می‌داند. از نظر وی، حکومت برای احیای فرهنگ توحیدی وسیله عملی است؛ یعنی اگر حکومت مقتدر الهی وجود نداشته باشد، احکام توحیدی از سوی دشمنان توحید منزوی و گوشه‌گیر می‌شوند و حتی از بین بروند.

اسلام به‌عنوان دستگاه حکومت، وسیله‌ای عملی است برای آنکه اصل توحید را عامل زنده‌ای در زندگی عقلی و عاطفی نوع بشر قرار دهد. اسلام وفاداری نسبت به خدا را خواستار

است، نه وفاداری نسبت به حکومت استبدادی را و چون خداوند، بنیان روحانی هر زندگی است، وفاداری به خدا عملاً وفاداری به طبیعت مثالی خود آدمی است. بنابراین، یکی از روشن‌ترین ویژگی‌های اسلام ناب این است که دین و سیاست را از یکدیگر جدا نکنیم، بلکه دین را عین سیاست بدانیم.

قیام علیه مستکبران و حمایت از مستضعفان

یکی دیگر از مهم‌ترین ویژگی‌های اسلام ناب محمدی در اندیشه امام و اقبال، قیام علیه باطل و ستمگران و حمایت از مستضعفان و ستم‌دیدگان است. در بیانات و نامه‌های امام، نمونه‌های زیادی در این باره وجود دارد؛ مثل: دعوت مسلمانان به قیام علیه استکبار جهانی، دعوت ملت عراق و مصر به قیام، دعوت به قیام علیه اسرائیل (روز قدس)، دعوت علمای اسلام به قیام، دعوت علمای مسیحیت به قیام، دعوت به ظلم‌ستیزی و عدم سازش با ستمگران و...

ایشان در یکی از بیانات خویش می‌فرماید: «من با اطمینان می‌گویم اسلام ابرقدرت‌ها را به خاک مذلت می‌نشانند. اسلام موانع بزرگ داخل و خارج محدوده خود را یکی پس از دیگری برطرف و سنگرهای کلیدی جهان را فتح خواهد کرد».^{۹۱} در جای دیگر، قلمرو و حد و مرز قیام اسلامی را مشخص می‌کند: «ما می‌گوییم تا شرک و کفر هست، مبارزه هست و تا مبارزه هست، ما هستیم ... ما تصمیم داریم پرچم «لا اله الا الله» را بر قلل رفیع کرامت و بزرگواری به اهتزاز درآوریم».^{۹۲}

اقبال نیز اسلام راستین و واقعی را اسلامی می‌داند که جوهره توحید را در دل‌های توحیدپرستان تجلی دهد و همه نوع شرک و بت‌پرستی در هر قالبی که باشد را محو کند: «اسلام برای مبارزه علیه بت‌پرستی ظهور کرد، ... اسلام نمی‌توانست بت‌پرستی را به هیچ‌وجه تحمل کند. بر عهده ماست که با همه صور مختلف بت‌پرستی مبارزه کنیم».^{۹۳}

امام معتقد است خاصیت اسلام راستین این است که مجاهدت، شهادت و مبارزه علیه زورگویی و ستمگری را یاد دهد: «اسلام مکتبی است که انسان‌ها را به گونه‌ای می‌سازد که به جز حق و مبدأ خلق، به هیچ مکتبی تسلیم نشوند و تحت هیچ قدرتی واقع نگردند»^{۹۴} و «اسلام مکتبی است که نمی‌گذارد اجانب بر مسلمانان حکومت بکنند، اسلام است که جلوی زور را می‌گیرد، جلوی دیکتاتوری را می‌گیرد».^{۹۵}

طهری

سال هشتم - شماره ۳۱ - بهار ۱۳۸۹

اقبال نیز معتقد است لازمهٔ دین ناب محمدی، مجاهدپروری است؛ زیرا افق‌هایی که اسلام ناب در آموزه‌های خود پیش روی دینداران می‌نهد، آنها را شجاع بار می‌آورد و جز خوف خدا در دل آنها نمی‌پروراند. مسلمان واقعی اولین درسی که از اسلام ناب می‌گیرد، شهامت و شجاعت در مقابل غیرخدا و تکیه بر قدرت لایزال الهی است.

با تو گویم سر اسلام است شرع	ای که باشی حکمت دین را امین
با تو گویم نکته شرع مبین	شرع می‌خواهد که چون آبی به جنگ
شعله گردی و اشکافی کام سنگ	آزماید قوت بازوی تو
می‌نهد الوند پیش روی تو	باز گوید سرمه ساز الوند را
از تف خنجر گداز الوند را	شارع آیین شناس خوب و زشت
بهر تو این نسخه قدرت نوشت	از عمل آهن عصب می‌سازدت
جای خوبی در جهان اندازدت	خسته باشی استوارت می‌کند
پخته مثل کوهسارت می‌کند	هست دین مصطفی دین حیات
شرع او تفسیر آیین حیات	گر زمینی آسمان سازد تو را
آنچه حق می‌خواند آن سازد تو را	صیقلش آینه سازد سنگ را
از دل آهن رباید زنگ را ^{۶۶}	

بنابراین، اسلام ناب محمدی اسلامی است که به انسان شجاعت و شهامت عطا می‌کند، قیام علیه ستمگران و جهانخواران را آموزش می‌دهد و در نتیجه، درس حمایت از مستضعفان را یاد می‌دهد.

اسلام و ساده‌زیستی

امام و اقبال با وجود اینکه معتقدند اسلام در همهٔ ابعاد زندگی انسان دخالت می‌کند، ویژگی اسلام راستین و ناب را ساده‌زیستی آن می‌دانند. به طوری که ساده‌زیستی را ویژگی همهٔ مکاتب الهی معرفی می‌کنند. تأکید امام بیشتر به علما و روحانیون و مسئولان و دست‌اندرکاران حکومت اسلامی این بوده است که ساده‌زیستی را حفظ کنند و دنبال رفاه‌زدگی و دنیاطلبی نروند.^{۶۷}

اقبال نیز ساده‌زیستی را یکی از ویژگی‌های عمدهٔ اسلام ناب معرفی می‌کند و معتقد است: این حیدر کرار و سلمان، با وجود اینکه سرور امت اسلامی بودند، ساده‌زیستی را اختیار کردند. آنان سرمایه‌ای جز شمشیر و قرآن نداشتند. بنابراین، بر مسلمانان امروز لازم است که اگر به آن شکوه و عظمت اسلامی می‌خواهند برسند، از رفاه و دنیازدگی برحذر باشند.

عدل فاروقی و فقر حیدری است	سروری در دین ما خدمت‌گری است
در شهنشاهی فقیری کرده‌اند	آن مسلمانان که میری کرده‌اند
مثل سلمان در مدائن بوده‌اند	در امارت فقر را افزوده‌اند
دست او جز تیغ و قرآنی نداشت	حکمرانی بود و سامانی نداشت

پس، ساده‌زیستی یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های اسلام ناب محمدی است. همین ساده‌زیستی است که انسان را از وابستگی‌های دیگر رهایی می‌بخشد و یک مرد مجاهد بار می‌آورد.

ویژگی‌های اسلام غیرناب

امام و اقبال به شاخص‌ها و ویژگی‌های متعددی اشاره می‌کنند که بیانگر اسلام غیرناب و یا به عبارت امام خمینی «اسلام امریکایی» است. امام با قاطعیت و جدیت ویژگی‌های اسلام امریکایی را معرفی و سپس محکوم می‌کند تا بتوان به اسلام اصیل و ناب محمدی دست یافت، ولی در افکار و اندیشه اقبال این چنین اسلام را می‌توان به اسلام خانقاهی و صوفی‌گری تعبیر کرد.

امام می‌فرماید: «اسلامی وجود دارد که با اسلام ناب در تعارض است و با توجه به آنکه امریکا مهم‌ترین منشأ فساد در عصر حاضر است، چنین اسلامی مخالف با منافع آنها نیست. از این رو، با توسل به چنین اسلامی، نمی‌توان حق مظلومی را از این ظالمان گرفت و از آنجا که کسانی به سراغ چنین اسلامی می‌روند که منفعت شخصی و رفاه فردی را بر مصلحت دین و ملت ترجیح می‌دهند، با وجود این در صورت نشستن بر سریر حکومت جامعه اسلامی، با احساس کوچک‌ترین خطر، حاصل همه زحمات ملت را یک‌شبه بر باد می‌دهند؛ زیرا آنها هرگز عمق راه طی شده را ندیده‌اند».^{۹۸}

وی معتقد است حامیان این اسلام باید شناخته شوند و از جامعه مسلمانان متروک گردند: «افرادی را که طرفدار اسلام سرمایه‌داری، اسلام مستکبرین، اسلام مرفهین بی‌درد، اسلام منافقین، اسلام راحت‌طلبان، اسلام فرصت‌طلبان و در یک کلمه، اسلام امریکایی هستند، طرد کرده و به مردم معرفی کنند».

اقبال در قصیده‌ای با عنوان «وصیت ابلیس به شاگردان سیاسی‌اش»، سه دستور ابلیس به شاگردانش را چنین بیان می‌کند که بیانگر اسلامی است که امام وی را اسلام امریکایی معرفی می‌کند:

۱. تلاش کنید روح نبوی و محمدی را از کالبد مجاهدی که بر فقر و تنگدستی خود صبر می‌کند، خارج سازید.

طهری

سال هشتم - شماره ۳۱ - بهار ۱۳۸۹

۱۲۰

۲. افکار غربی را در میان عرب‌ها رواج دهید و میراث دینی اهل حرم را از آنها بگیرید تا اسلام را از خاستگاه اولیه آن (حجاز و یمن) بیرون کنید.

۳. افغان‌ها از غیرت دینی برخوردارند، برای از بین بردن این غیرت دینی، طلاب، علما و رهبران آنها را سرکوب و از وطنشان اخراج کنید.^{۱۱}

مهم‌ترین مواردی که به‌عنوان اسلام غیرناب و یا اسلام امریکایی در افکار آن بزرگان معرفی شده‌اند، عبارت‌اند از:

۱. اسلام مقدس‌مآب‌ها؛

۲. تفکیک دیانت و سیاست؛

۳. اسلام راحت‌طلبان.

اسلام مقدس‌مآب‌ها

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های اسلام امریکایی و غیرناب و یا اسلام خانقاهی در افکار امام و اقبال، مقدس‌مآبی است. از آنجا که این گروه به ظواهر اسلام اهمیت زیادی می‌دهند، شناخت آنها از مسلمانان واقعی، کاری بس دشوار است و به همان اندازه نیز خطرناک‌اند؛ زیرا آنها در عمق جامعه اسلامی نفوذ کرده‌اند و جدا ساختن آنها از مسلمانان واقعی، نیاز به درایت بیشتری دارد.

امام بدین‌گونه درباره‌ی خطر آنها هشدار می‌دهد: «در حوزه‌های علمیه هستند افرادی که علیه انقلاب و اسلام ناب محمدی ﷺ فعالیت دارند. امروزه عده‌ای با ژست تقدس‌مآبی چنان تیشه به ریشه‌ی دین و انقلاب و نظام می‌زنند که گویی وظیفه‌ای غیر از این ندارند. خطر تجرگریان و مقدس‌نمایان احمق در حوزه‌های علمیه کم نیست. طلاب عزیز لحظه‌ای از فکر این مارهای خوش‌خط و خال کوتاهی نکنند. اینها مروج اسلام امریکایی‌اند و دشمن رسول‌الله ﷺ». ^{۱۲}

وی معتقد است که در پانزده خرداد ۴۲، مقابله با گلوله‌ی تفنگ و مسلسل شاه نبود که اگر تنها این بود، مقابله را آسان می‌کرد، بلکه علاوه بر آن از داخل جبهه‌ی خودی گلوله‌ی حمله و مقدس‌مآبی و تجر بود: «گلوله‌ی زخم‌زبان و نفاق و درویی بود که هزار بار بیشتر از باروت و سرب، جگر و جان را می‌سوخت و می‌درید». ^{۱۳}

بنابراین، تأکید داشتند که طلاب جوان باید بدانند که پرونده‌ی تفکر این گروه، همچنان باز است و شیوه‌ی مقدس‌مآبی و دین‌فروشی عوض شده است. ^{۱۴}

ولی اقبال از این مقدس‌نما و مقدس‌مآب‌ها، به تأویل‌گرایان و باطنی‌گران و خانقاه‌نشینان تعبیر می‌کند. وی می‌فرماید: «شاید در شرق این باطنی‌گری بیش از هر جای دیگر خرابی به بار

آورده باشد. به جای آنکه به تکمیل نیروهای درونی انسان میان‌ه‌حال مدد برساند و او را برای سهیم شدن در سیر تاریخ آماده کند، ترک دنیای باطلی به وی آموخته و او را کاملاً از نادانی و بندگی روحی خویش خرسند نگاه داشته است».^{۱۲}

اقبال، کسانی را که مروج چنین اسلامی‌اند و فقط به مفاهیم باطنی دین چسبیده‌اند را به مسلک و مکتب «گوسفندان» تعبیر می‌کند.^{۱۳}

امام به ریشه‌یابی و منشأ مقدس‌نماها اشاره می‌کند و معتقد است مروجین چنین اسلامی در مدارس و حوزه‌ها تولد می‌یابند: «امروز جامعه مسلمانان طوری شده که مقدسین ساختگی، جلوی نفوذ اسلام و مسلمانان را می‌گیرند و به اسم اسلام صدمه می‌زنند. ریشه این جماعت که در جامعه ما وجود دارد، در حوزه‌های روحانیت است. در حوزه‌های نجف و قم و مشهد ... اینها هستند که اگر یک نفر بگوید بیاید زنده باشید، بیاید نگذارید ما زیر پرچم دیگران زندگی کنیم ... با او مخالفت می‌کنند».^{۱۴}

وی به اهم‌ترین مروجین اسلام آمریکایی که کانون و مرکز ترویج چنین اسلامی شده‌اند، را به شکل وهابیت اشاره می‌کند: «مگر مسلمانان نمی‌بینند که امروز مراکز وهابیت در جهان به کانون‌های فتنه و جاسوسی مبدل شده‌اند که از یک طرف اسلام اشرافیت، اسلام ابوسفیان، اسلام ملاهای کثیف درباری، اسلام مقدس‌نماهای بی‌شعور حوزه‌های علمی و دانشگاهی، اسلام ذلت و نکبت، اسلام پول و زور، اسلام فریب و سازش و اسارت، اسلام حاکمیت سرمایه و سرمایه‌داران بر مظلومین و پابرنه‌ها و در یک کلام (اسلام آمریکایی) را ترویج می‌کنند و از طرف دیگر، سر بر آستان سرور خویش امریکای جهان‌خوار می‌گذارند؟».^{۱۵}

اقبال نیز ریشه و بنیاد آنها را در مدارس پیدا می‌کند و همچون امام، ناله و فریاد می‌زند که علمای درباری، مدارس و حوزه‌های متحجر، چنین اسلامی را ترویج می‌کنند که باعث حاشیه رفتن اسلام ناب محمدی شده است. چنین اسلامی نه دارای معرفت و نظریه است و نه جذبه، محبت و زندگی پُر جنب و جوشی دارد.^{۱۶}

امام معتقد است اینها به اسم اسلام، اسلام ناب محمدی را مورد هدف قرار می‌دهند و با اشاره به مقدس‌نماهای صدر اسلام که جلوی اسلام ناب را گرفتند، منشأ این خط را معرفی می‌کند: «ما باید این تأسف را به گور ببریم که نگذاشتند آن طوری که حضرت امیر می‌خواست حکومت تشکیل بدهد. جنگ‌هایی که در داخل پیش آوردند، آنهایی که مدعی اسلام بودند و با اسم اسلام با ایشان معارضه کردند و با اسم اسلام، اسلام را کوبیدند و با اسم قرآن کریم، ایشان

طبر

را از مقصد بازداشتند. اگر آن حيله‌ای که معاویه و عمروعاص به کار برده بودند، آنهايي که از طبقه مقدسين به اصطلاح بودند، مانع نشده بودند از اینکه حضرت امير بشکند آن حيله را و آن حيله شکسته می‌شد، سرنوشت اسلام غير از این بود که حالا هست، نه غير از آن بود که بعدها بود. شاید قضایای امام حسن علیه السلام و آن ابتلائاتی که او پیدا کرد و قضیه کربلا پیش نمی‌آمد و جرم و گناه همه این امور به گردن آن مقدسين نهروان بود که لعنت خدا از ازل تا ابد با آنها باشد ... یک دسته به اسم اسلام به دشمنی برخاستند و یک دسته احمق هم که اطراف ایشان بودند، باز به اسم قرآن دست ایشان را بستند، دست امير مؤمنان را»^{۱۰۸}

دقت در بیانات امام، این حقیقت تلخ را روشن می‌سازد که ضربه‌های جبران‌ناپذیری به‌وسیله این افراد بر پیکر اسلام و جامعه مسلمانان وارد شده است. وی می‌فرماید:

«خون دلی که پدر پیرتان از این دسته متحجر خورده است، هرگز از فشارها و سختی‌های دیگران نخورده است»^{۱۰۹} اینان همیشه خواهند بود و فقط شیوه دین‌فروشی عوض شده است. این افراد چنان ضرباتی بر پیکر اسلام و مسلمانان وارد کرده و می‌کنند که بزرگ‌ترین انسان‌ها را نیز دچار مشکل می‌کند. کسانی که به تعبیر زیبای امير مؤمنان علیه السلام، مردنمایان نامردی هستند که هدفی جز تیشه به ریشه دین زدن ندارند: «آنقدر که اسلام از این مقدسين روحانی‌نما ضربه خورده است، از هیچ قشر دیگر نخورده است ...»^{۱۱۰} بنابراین، «ما گاهی به خدمتگزاران قرآن هم نمی‌توانیم حالی کنیم که اسلام از سیاست جدا نیست»^{۱۱۱}.

اقبال می‌گوید: حقیقت اسلام ناب محمدی در رسومات و خرافات عوام گم شده است. خطیبان ملت اسلامیة و صوفی‌های امت اسلامیة، هر دو از سوز درون اسلام محمدی تهی شده‌اند؛ اولی در مشاجرات لفظی زندانی شده است و دومی در مقامات غیرواقعی و تأویل‌های شرق گم شده است که جز عزلت و گوشه‌نشینی ثمره دیگری ندارد.^{۱۱۲}

به نظر وی، ضربه‌هایی که حامیان اسلام خانقاهی بر پیکر اسلام ناب محمدی وارد می‌کنند، عبارت‌اند از:

الف) تأویل‌های شخصی و نادرست از دین محمدی که حتی باعث شگفت‌زدگی خدا و

پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شود.

که پیغام خدا گفتند ما را	ز من صوفی و ملا سلامی
خدا و جبرئیل و مصطفی را ^{۱۱۳}	ولی تأویل‌شان در حیرت انداخت

لازمه این تأویل‌های ناب‌خردانه، مردگی و انزوای قرآن حکیم می‌شود.

زنده قومی بود از تأویل مرد
عقل و نقل افتاد در بند هوس
به بند صوفی و ملا اسپری
به آیاتش تو را کاری جز این نیست

آتش او در ضمیر او فسرده
منبرشان، منبرکاک است و بس^{۱۱۴}
حیات از حکمت قرآن نگیری
که از بسن او آسان بمیری^{۱۱۵}

چنین مقدس‌نماهایی با جوهرهٔ اسلام ناآشنایند و از آن اطلاع چندانی ندارند.
بیا ساقی بگردان ساتگین را
حقیقت را رندی فاش کردند
باعث رسوایی دین می‌شوند و به قرآن فروشی می‌پردازند.

دین حق از کافری رسواتر است
از شگرفی‌های آن قرآن فروش

زآنکه ملا، مؤمن کافرگر است
دیده‌ام روح‌الامین را در خروش^{۱۱۷}

بنابراین، یکی از ویژگی‌های عمدهٔ اسلام غیرناب و امریکایی، مقدس‌مآبی، خانقاه‌نشینی، عزلت‌گزینی و یا باطنی‌گری ضد‌دین محمدی است و خطر این دین‌زدان دین‌نما بسیار خطرناک‌تر و جدی‌تر است، چون اینها در شکل و لباس دین محمدی روح و جان آن را مجروح و در نهایت، بی‌جان می‌سازند.

جدایی دین از سیاست

یکی دیگر از شاخص‌های عمدهٔ اسلام غیرناب، جدایی دین از سیاست است. این مقوله در واقع از مبانی اندیشهٔ غربی است که از قرن‌ها پیش و از زمان رنسانس بیان شده است و به‌تدریج بر همهٔ ساحات معرفتی و نظری سیاست‌مداران و اندیشمندان روحانی و غیرروحانی غربی حاکم شده است. امام و اقبال با تذکر به این نکته، درصدد رد و طرد این مفهوم از دامن اسلام هستند و در مقابل آن، اسلام را دینی می‌دانند که با سیاست عجین شده است و از آن قابل تفکیک نیست. امام می‌فرماید: «شعار سیاست از دین جداست، از تبلیغات استعماری است که می‌خواهند ملت‌های مسلمان را از دخالت در سرنوشت خویش بازدارند. در احکام مقدس اسلام بیش از امور عبادی در امور سیاسی و اجتماعی بحث شده است».^{۱۱۸}

به‌نظر وی، غربی‌ها به‌خاطر منافع خودشان شعار تفکیک دین از سیاست را در گوش شرقی‌ها زمزمه کرده‌اند: «این معنا که دین از سیاست جداست، این مطلبی است که استعماری‌ها انداخته‌اند در دهن مردم و می‌خواهند به‌واسطهٔ این، دو فرقه را از هم جدا کنند؛ یعنی آنهایی که عالم دینی هستند، علی‌حده‌شان کنند و آنهایی که غیرعالم دینی هستند، علی‌حده‌شان کنند.

سیاسیون را از بقیه مردم جدا بکنند تا استفاده‌هایشان را بکنند. اگر قوا با هم مجتمع بشوند، آنها می‌دانند که با اجتماع قوا نمی‌توانند اینها منافعی را که می‌خواهند ببرند و لهذا دامن به این تفرقه‌ها زده‌اند زیاد».^{۱۱۹}

اقبال نیز منشأ تفکیک دین از سیاست در غرب را دین کلیسایی و سیاست ماکیاولی می‌خواند که ربطی به دین و سیاست اسلامی ندارند.

تا سیاست، مسند مذهب گرفت

این شجر در گلشن مغرب گرفت

قصه دین مسیحایی فسرد

شعله شمع کلیسایی فسرد

اقبال همه کسانی را که به تقلید از غرب، به جدایی دین از سیاست قائل شده‌اند و آرمان خود را در غربی شدن می‌جویند، مذمت کرده است و از آنها به «حرام‌زادگان کلیسا مرادان» تعبیر می‌کند. از نظر وی، پیروی از اینان جز ابله‌ی چیز دیگری نیست؛ زیرا این نمی‌تواند واقعیت اسلام ناب محمدی باشد، بلکه چنین اسلامی، اسلام تن‌پرستان و کم‌ظرفیت‌هاست که از جوهر اسلام ناب که همان توحید است، تهی و خالی است.

داغم از رسوایی این کاروان	در امیر او ندیدم نور جان
تن پرست و جاه مست و کم نگره	اندرونش بی‌نصیب از لا اله
در حرم زاد و کلیسا را مرید	پرده ناموس ما را بر درید
دامن او را گرفتن ابله‌ی است	ینه او از دل روشن تهی است
اندین ره تکیه بر خود کن که	مرد صید آهو با سگ کوری نکرد
آه از قومی که چشم از خویش بست	دل به غیر الله داد از خود گسست

امام می‌فرماید: «در صدر اسلام از زمان رسول خدا تا آن وقتی که انحراف در کار نبود، سیاست و دیانت توأم بودند. این آخوندهای درباری و این به اصطلاح سلاطین امریکایی یا شوروی، یا باید پیغمبر و پیغمبران را و خلفای پیغمبر و پیغمبران را تخطئه کنند یا باید خود و حکومت‌های خود را تخطئه کنند».^{۱۲۰}

بنابراین، شعار عمده حامیان اسلام امریکایی و غیرناب، تفکیک دین از سیاست است که عمده‌ترین دلیل آن، تسلط غربی‌ها بر منافع ملی شرقی‌هاست.

اسلام راحت‌طلبان

سعی و تلاش طرفداران اسلام راحت‌طلبی به این دلیل است که راحت‌طلبی را با دینداری یک‌جا جمع کنند و در این امر شکی نیست آنچه که معارض با راحت‌طلبی و منفعت شخصی آنها

باشد را نخواهند پذیرفت و برای حفظ رفاه خویش، از کمک به دیگران پرهیز می‌کنند و همه چیز را برای منافع خویش می‌خواهند.

حضرت امام با افساگری خویش، چهرهٔ کسانی که منافع خود را بر احکام دین مقدم می‌کنند به خوبی روشن کرد: «از صدر اسلام تاکنون دو طریقه، دو خط بوده است: یک خط، خط اشخاص راحت طلب که همهٔ هم‌شان به این است که یک طعمه‌ای پیدا بکنند و بخورند و بخوابند و عبادت خدا هم آنهایی که مسلمان بودند می‌کردند؛ اما مقدم هر چیزی در نظر آنها راحت طلبی بود ... یک دستهٔ دیگر هم انبیا بودند ... همهٔ عمرشان را صرف می‌کردند در اینکه با ظلم‌ها و با چیزهایی که در ممالک دنیا واقع می‌شود، هم‌شان را اینها صرف می‌کردند در مقابله با اینها ... من در طول نهضت، اشخاصی را دیدم، بسیار هم مردم نمازخوان و ملا و معتبر و اینها بودند، ولی در همان یورش نخست که سازمان امنیت برد و یک دسته‌ای را اذیت کرد و زد، راحت طلبی را برداشتند و انتخاب کردند و کنار نشستند و حالا یا ساکت نشستند و یا بعضی هم ساکت نشدند و کنار نشستند؛ یعنی موافقت کردند با دستگاه».^{۱۳۱}

از نظر اقبال نیز افرادی نمازخوان و حامی دین وجود دارند که بر وفق مراد صاحبان قدرت، دین را تفسیر می‌کنند تا رفاه بدن‌شان را بخرند و اینها بدین ترتیب باعث تفرقهٔ مسلمانان می‌شوند. بنابراین، باید یک موسای زمان پیدا شود تا با اینها به مبارزه برخیزد.

حکمت ارباب کین مکر است و فن	مکر و فن؟ تخریب جان، تعمیر تن
مکتب از تدبیر او گیرند نظام	تا به کام خواجه اندیشه غلام
شیخ ملت با حدیث دلنشین	مراد او کند تجدید دین
ازدم او وحدت قومی دو نیم	کس حریفش نیست جز چوب کلیم ^{۱۳۲}

پس پیروان و مدعیان آن اسلام غیرواقعی، تن‌پروران و راحت طلبان‌اند که منافع شخصی و راحت طلبی‌شان بر همهٔ باورها و اعتقادات آنها مقدم است.

با توجه به مطالب پیش گفته درمی‌یابیم که اسلام ناب محمدی و اسلام غیرناب در تعارض و ضدیت با یکدیگرند. اسلام ناب آمیخته و عجین شده با سیاست است و به هیچ‌وجه عزلت‌نشینی و گوشه‌نشینی را قبول نمی‌کند، در حالی که اسلام غیراصیل به خاطر چپاول‌گری و ستمگری، دین را از سیاست جدا می‌کند و به امور عبادی و شخصی محصور می‌کند. اسلام ناب در عین ساده‌زیستی، درس تسخیر کائنات، مجاهدت و شهادت می‌دهد، در حالی که اسلام غیرناب، در عین ثروت‌اندوزی و راحت طلبی، درس ترس و هراس و ستم‌پذیری را آموزش می‌دهد. پس

طهری

سال هشتم - شماره ۳۱ - بهار ۱۳۸۹

در واقع، دو نوع اسلام وجود دارد. بنابراین، مسلمانان برای بازگشت به هویت خویش باید به اسلام ناب محمدی برگردند.

فصل سوم: مطالب سه گانه

در این فصل به سه مطلب اشاره می‌کنیم و بررسی تفصیلی را به عهده خوانندگان می‌گذاریم؛ زیرا اولاً؛ برای بیان مطلب اول و دوم نیاز به چندین جلد کتاب داریم و در چند جمله قابل بیان نیست؛ ثانیاً؛ بحثی درباره این دو مطلب، مورد نظر ما نبوده است.

مطلب اول: شیوه‌ها و راهکارها

اینجا به‌طور اجمالی به این نکته اشاره می‌کنیم که از نظر امام امت و حکیم امت اسلامی، چه راهکارهایی برای رسیدن به اسلام ناب محمدی وجود دارد؟ به‌طور کلی می‌توان به سه شیوه از عمده‌ترین راهکارها و شیوه‌ها اشاره کرد که ریشه آنها در کتاب و سنت یافت می‌شود:

۱. امت اسلامی؛

۲. اتحاد اسلامی؛

۳. حاکمیت اسلامی.

لازم به ذکر است، همان‌طور که دینداران واقعی برای رسیدن به اسلام ناب محمدی، راهکارها را بیان کرده‌اند، دشمنان اسلام ناب محمدی و حامیان اسلام امریکایی و خانقاهی نیز برای رسیدن به اهداف شیطانی خویش راهکارها و شیوه‌هایی را اتخاذ کرده‌اند که عمده‌ترین آنها عبارت‌اند از:

۱. تجزیه‌طلبی در جهان اسلام؛

۲. تفرقه‌افکنی در جهان اسلام؛

۳. ترویج جمهوری اسلامی (به روش امریکایی).

یعنی: تحمیل عمال خویش بر جوامع مسلمان، معرفی ناقص اسلام، تحریف‌ها در اسلام، زور و نابودی طرفداران اسلام ناب.

مطلب دوم: رسالت ما در قبال اسلام ناب

در اینجا به رسالتی که در قبال اسلام ناب محمدی متوجه علمداران آن می‌شود، اشاره کوتاهی می‌کنیم. توجه این رسالت بیشتر به طبقه علما و دانشمندان متعهد و دردمند اسلام و مسلمانان می‌شود.

امام در این باره می‌فرماید: «بزرگ‌ترین فرق روحانیت و علمای متعهد با روحانی‌نماها در همین است که علمای مبارز اسلام همیشه هدف تیرهای زهرآگین جهانخواران بوده‌اند و اولین تیرهای حادثه، قلب آنان را نشانه رفته است، ولی روحانی‌نماها در کَنف حمایت زرپرستان دنیاطلب، مروج باطل یا ثناگوی ظلم و مؤید آنان بوده‌اند. تا به حال یک آخوند درباری یا یک روحانی وهابی را ندیده‌ایم که در برابر ظلم و شرک و کفر، خصوصاً در مقابل شوروی متجاوز و امریکای جهانخوار ایستاده باشد. همان‌گونه که یک روحانی وارسته عاشق خدمت به خدا و خلق خدا را ندیده‌ایم که برای یاری پابرهنگان زمین، لحظه‌ای آرام و قرار داشته باشد و تا سر منزل جانان، علیه کفر و شرک مبارزه نکرده باشد».^{۱۳۳}

امام با وجود اینکه تمییز و تفکیک اسلام امریکایی از اسلام ناب محمدی ﷺ را کاری بس دشوار می‌داند، ولی زدودن اسلام امریکایی را از رسالت و وظایف مهم دینداران متفکر می‌داند. ایشان می‌فرماید: «راه مبارزه با اسلام امریکایی از پیچیدگی خاصی برخوردار است که همه زوایای آن باید برای مسلمانان پابرهنگ، روشن شود که متأسفانه هنوز برای بسیاری از ملت‌های مسلمان، مرز میان اسلام امریکایی و اسلام ناب محمدی و اسلام پابرهنگان و محرومان و اسلام مقدس‌نماهای متحجر و سرمایه‌داران خدانشناس و مرفهین بی‌درد، کاملاً مشخص نشده است و روشن ساختن این حقیقت که ممکن نیست در یک مکتب و در یک آیین، دو تفکر متضاد و رو در رو وجود داشته باشد، از واجبات سیاسی بسیار مهمی است ... وظیفه همه علماست که با روشن کردن این دو تفکر، اسلام عزیز را از شرک و غرب نجات دهند».^{۱۳۴}

اقبال نیز با توجه به شرایط دوران خویش و حقانیت اسلام محمدی، خواستار بازنگری کامل در کل دستگاه مسلمانی ماست: «وظیفه‌ای که مسلمان این زمان در پیش دارد، بسیار سنگین است. باید بی‌آنکه کاملاً رشته ارتباط خود را با گذشته قطع کند، از نو در کل دستگاه مسلمانی بیندیشد».^{۱۳۵}

وی رسالت خویش را نیز چنین اعلام می‌کند: «کوشش من آن بوده است که گرچه به صورت جزئی هم باشد، به این نیازمندی جواب بدهم. سعی کرده‌ام که با توجه به سنت فلسفی اسلام و در نظر گرفتن ترقیات اخیر رشته‌های جدید علم و معرفت، فلسفه دینی اسلامی را احیا و نوسازی کنم».^{۱۳۶}

اقبال، علمای درباری را سرزنش می‌کند و به عزلت‌نشینی و خانقاه‌پرستی‌شان خرده می‌گیرد. به نظر وی، حقیقت اسلام ناب محمدی این است که انسان مانند حسین علیه‌السلام علیه طاغوت قیام کند

و پرچم توحید را برای همیشه با خون خویش سرخ‌رو کند. در شعری به زبان اردو به این مطلب اشاره می‌کند: «ای علمای اسلام! از خانقاه‌ها بیرون بیاید و سنت حسینی را ادا کنید که تنهایی خانقاهی چیزی جز اندوه و غم نیست».^{۱۲۷}

بنابراین، رسالت ما این است که به معرفی اسلام ناب پیردازیم و در تمییز آن از اسلام امریکایی، کوشا باشیم، ولو در این راه دشواری و مشکلات فراوان و یا شهادت نصیب ما شود.

مطلب سوم: رؤیای اقبال، در حقیقت امام

در عصری که اقبال می‌زیست، رؤیای حاکمیت اسلام ناب محمدی و وحدت امت اسلامی را می‌دید و برای ایجاد حاکمیت اسلامی بر پایه امت واحده تلاش‌های فراوانی انجام می‌داد، ولی با توجه به مسائل و مشکلات گوناگون داخلی و خارجی مسلمانان، این رؤیای وی به واقعیت نرسید و ناچار این دردهای اسلام و امت مسلمان، به صورت فریاد و فغان و ناله‌های جانسوز از درون قلب حزین وی با امید و با گرمی ایمان برخاست و به اشعار حیات‌بخش اسلامی تبدیل شد، ولی به این باور رسید که دیگر در عصر وی احدی را نمی‌توان یافت که حقانیت اسلام ناب را درک کند.

عصر من داننده اسرار نیست یوسف من بهره این بازار نیست^{۱۲۸}

بنابراین، به این نتیجه دست یافت: «جهان امروز محتاج به یک رومی است که امید را در مردمان برانگیزد و آتش شوق برای زندگی را تیزتر کند».^{۱۲۹}

به نظر اقبال «تنها نیروی مؤثری که بتواند در برابر نیروهای مایه انحطاط در یک ملت ایستادگی کند، نیرویی است که از پرورش افرادی به خود متکی و در خود متمرکز حاصل می‌شود. چنین افرادی که عمق زندگی را آشکار می‌سازند. اینان معیارهای تازه‌ای اکتشاف می‌کنند که در پرتو آن، چشم ما باز می‌شود و کم‌کم به این امر توجه می‌کنیم که آنچه ما را فرا گرفته، تغییرپذیر مثبت و نیازمند تجدیدنظر است».^{۱۳۰}

به نظر وی، چنین آدمی است که نظام‌های شیطانی را بر هم می‌زند و با آتش حقانیت خرمن‌های باطل‌شان را نیست و نابود می‌سازد. وی معتقد است حامیان نظام‌های شیطانی، نه از جمهوریت و نه از ملوکیت خائف‌اند، بلکه از اسلام ناب خوف و هراس دارند. وی از زبان ابلیس به این امر اشاره می‌کند که در عصر کنونی گرچه امت مسلمان به‌طور کامل نابود شده است و به خاکستر تبدیل شده است، ولی در زیر این خاکستر هنوز هم شراره‌های آرزوی بازگشت به اسلام واقعی وجود دارد. بنابراین، گاهی آدم‌هایی در اقصای این جهان اسلام پیدا می‌شوند که آرزوی

بازیافت امت اسلامی و تحقق اسلام ناب محمدی را دارند و از نظر شیطان، این گونه افراد، ظالم نامیده می‌شوند، چون منافع شیاطین و استکبار جهانی را بر هم می‌زنند.^{۱۳۱}
اقبال تأسف می‌خورد که چرا چنین آدمی در سرزمین عجم دوباره تولد نیافت، در حالی که هنوز هم همان ایران و تبریز وجود دارد.^{۱۳۲}

سپس اقبال به عنوان یک مسلمان خویشتن را خطاب می‌کند که اقبال ناامید نیست، بلکه امیدوار است، گرچه در شبه قاره هند و مسلمانان هندی چنین مردی یافت نمی‌شود، ولی در امت مسلمان، به طور کلی انسان‌های این گونه پیدا می‌شوند؛ زیرا در اسلام ناب این ویژگی وجود دارد که چنین افرادی را پرورش دهد.^{۱۳۳} بنابراین، به طرف این سرزمین مشرق (ایران) رجوع می‌کند و به نسل جوان آن خطاب می‌کند و قسم یاد می‌کند طرح این رؤیای «اسلام ناب محمدی» را در سرزمین شما مطرح می‌کنم. امیدوارم مردی رومی‌صفت و والاهمت از سرزمین شما برخیزد که اسلام و مسلمانان را از اسارت و یوغ بردگی نجات دهد.

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما	ای جوانان عجم جان من جان شما
غوطه‌ها زد در ضمیر زندگی زندشمام	تا به دست آورده‌ام افکار پنهان شما
مهر و مه دیدم، نگاهم برتر از پروین گذشت	ریختم طرح حرم در کافرستان شما
می‌رسد مردی که زنجیر غلامان بکشند	دیدهام از روزن دیوار زندان شما
حلقه گرد من زنید ای پیکران آگ و گل	آتشی در سینه دارم از نیاکان شما

به نظر اقبال، این مرد مجاهد که از سرزمین عجم برمی‌خیزد، دارای افکار بلند، گفتار دلنشین و متین است که روح و جان‌های انسان را تسخیر می‌کند و دلی دردمند و مهربان دارد که دارای درد دین و انسانیت است. اینها عمده‌ترین ویژگی این رهبر والامقام است^{۱۳۴} و این چیزی جز اسلام ناب محمدی نیست که رهبر کبیر انقلاب اسلامی، امام راحل^ع آن را از عالم رؤیا به عالم واقعیت رساند و نغمه و دردهای اقبال و آرزوهای وی را به اوج حقیقت نیل داد.

نتیجه

با توجه به مطالب پیشین درباره افکار امام و اقبال، به این نتیجه می‌رسیم که هر دو طیبست امت و ملت اسلامی به این حقیقت پی بردند که اسلامی که در عصر آنها میان جوامع رایج است، اسلامی واقعی و اسلام محمدی نیست؛ زیرا اسلام رایج میان مردم، با بسیاری از چیزهای غیراسلامی مخلوط شده است و اسلامی است ناقص، راکد، جامد، متحجرپرور، مقدس‌نماساز و...

که همه ظواهر آن اسلامی است، ولی روح و جان واقعی در آن وجود ندارد. به نظر امام امت، این اسلام، اسلام امریکایی است که حامی مستکبران، جهانخواران، سردمداران، استعمارگران، سرمایه‌داران و... است و به نظر اقبال، این همان اسلام خانقاهی است که حامی قدرت‌طلبان، ثروتمندان، پادشاهان و ستمگران و... است. تعبیرها مختلف است و شکل‌ها متفاوت است، ولی هر دو هدف واحدی را دنبال می‌کنند و آن نابودی اسلام ناب و به تبع آن، جهان مسلمانان است. بنابراین، پی‌ریزی دوباره اسلام ناب محمدی امری ضروری و لازم قلمداد می‌شود. همان اسلامی که در صدر اسلام بروز کرد و حامی مستضعفان و مبارز ستمگران، سرمایه‌داران، سردمداران و مقدس‌مآبان بوده است. این اسلام، اسلام نابی است که هدف آن همان اعتلای کلمه توحید و سرنگونی شرک و باطل است. پس در اندیشه‌هایشان مبانی و اصولی همچون توحید، سیره پیامبر اسلام ﷺ، اهل بیت ﷺ، کتاب خدا و... یافت می‌شود که براساس آن، طرح اسلام ناب محمدی شکل می‌گیرد و نیز آنها به این واقعیت پی می‌برند که براساس این اسلام ناب محمدی می‌توان اسلام امریکایی و خانقاهی را شناسایی و سپس از جامعه مسلمانان دور کرد. اسلام ناب صفاتی همچون عینیت دین و سیاست، مبارزه علیه مستکبران و حمایت از مستضعفان و... دارد و اسلام غیرواقعی حاوی مقوله‌هایی مانند تفکیک دین از سیاست، اسلام راحت‌طلبی و مقدس‌مآبی است و نیز برای اعتلای کلمه حق و اسلام ناب محمدی، راهکارهایی همچون تشکیل امت اسلامی، اتحاد اسلامی و حاکمیت اسلامی وجود دارد و خلاصه اینکه حقیقت اسلام ناب محمدی که امام مطرح کرده است، در حقیقت همان رؤیایی است که اقبال در اوایل قرن بیستم می‌بیند. به امید روزی که پرچم اسلام ناب محمدی به دست علمدار واقعی آن، مهدی آخرالزمان (عج) در سراسر گیتی برافراشته شود.

پی‌نوشت‌ها:

۱. غلامرضا ستوده، در شناخت اقبال، تهران، دانشگاه تهران، ص ۱۰.
۲. امام خمینی، صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۲۳۶.
۳. اسلام ناب در کلام و پیام امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ص ۳۲.
۴. جاوید اقبال، زندگینامه محمد اقبال لاهوری، تهران - فردوسی، ج ۳، ص ۳۶۲، تحشیه: دکتر شهین دخت کامران مقدم صفیاری، رامین، ۱۳۶۲.
۵. محمد اقبال، کلیات اقبال (فارسی)، ص ۴۶۵، با مقدمه احمد سروش، انتشارات سنایی، تهران، ۱۳۷۶.
۶. همان، ص ۳۰.
۷. اسلام ناب در کلام و پیام امام خمینی، ص ۲۰.
۸. همان، ص ۲۰.
۹. همان، ص ۲۶.
۱۰. همان، ص ۲۱.
۱۱. همان، ص ۳۶.
۱۲. اندیشه‌های اقبال لاهوری، ص ۳۶.
۱۳. محمد اقبال، کلیات اقبال (اردو)، ندیم یونس پرنتر، لاهور.
۱۴. مشرب ناب، ج ۱.
۱۵. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۵۴، نشر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۷۳.
۱۶. جاوید اقبال، زندگی و افکار علامه اقبال لاهوری، ج ۱، ص ۳۵۲، ترجمه دکتر شهین دخت کامران مقدم صفیاری، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲.
۱۷. محمد بقایی (ماکان)، سونشدینار، دیدگاه‌های علامه اقبال لاهوری، تهران، فردوس، ۱۳۸۰.
۱۸. «قل انما اعظکم بواحدہ ان قوموا لله مثنی و فرادی ثم تفکروا...» (سبأ: ۴۶).
۱۹. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱، ص ۳-۴، نشر وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۱.
۲۰. محمد اقبال، احیای فکر دینی در اسلام، ص ۱۶۹، ترجمه احمد آرام، تهران، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، ۱۳۴۶.
۲۱. همان، ص ۱۷۷.
۲۲. محمد اقبال، رموز بی‌خودی، ص ۸۳.
۲۳. همان، ص ۳۸۱.
۲۴. همان، ص ۳۰.
۲۵. همان، ص ۵۲.
۲۶. صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۶۶-۱۶۷.
۲۷. همان، ج ۲، ص ۲۲۷.

طهر

سال هشتم - شماره ۳۱ - بهار ۱۳۸۹

۱۳۲

۲۸. همان، ج ۱۹، ص ۲۸۳.
۲۹. احیای فکر دینی در اسلام، ص ۱۶۸.
۳۰. همان، ص ۱۶۹.
۳۱. کلیات اقبال (فارسی)، ص ۱۶.
۳۲. منصور دوستکام و هایده جلالی، امام و اسلام، امام و مسائل سیاسی حکومتی و...، ص ۱۸، نشر پیام آزادی.
۳۳. هی زنده فقط وحدت افکار سی ملت و وحدت هو فنا جس سی وه الهام بهی الحد
۳۴. رموز بی خودی، ص ۸۴
۳۵. صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۷۵.
۳۶. همان، ج ۱۵، ص ۷۵.
۳۷. همان، ج ۱۷، ص ۱۳۸.
۳۸. کلیات اقبال (اردو)، ص ۲۶۹.
۳۹. صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۲۰.
۴۰. همان، ج ۴، ص ۲۷۰.
۴۱. همان، ج ۳، ص ۸۴ و ۸۵.
۴۲. ولایت فقیه، ص ۲۰.
۴۳. همان، ص ۱۵۷.
۴۴. صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۹۴.
۴۵. کلیات (فارسی)، ص ۴۰۶ و ۴۰۷.
۴۶. همان، ص ۱۰۹.
۴۷. همان، ص ۴۵۵.
۴۸. همان، ص ۷۰.
۴۹. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۲۹.
۵۰. همان، ج ۱، ص ۸۸.
۵۱. محمد رفیع الدین، اندیشه های اسلامی اقبال، ترجمه سیدغلامرضا سعیدی، ص ۱۸-۱۹، انتشارات دین و دانش، ۱۳۴۷.
۵۲. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۸۴
۵۳. همان، ج ۲۱، ص ۱۷۰.
۵۴. امام خمینی، آداب الصلوة، ص ۱۸۴-۱۸۵، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۷۰.
۵۵. صحیفه نور، ج ۲، ص ۳۴.
۵۶. همان، ج ۵، ص ۱۶.
۵۷. همان، ج ۱۸، ص ۲۷۵.
۵۸. همان، ج ۲۰، ص ۸۲.



۵۹. رموز بی خودی، ص ۲۳۸.
۶۰. همان، ص ۲۱۷.
۶۱. همان، ص ۲۱۷.
۶۲. کلیات اقبال (فارسی)، ص ۷۶ و رموز بی خودی، ص ۲۳۸.
۶۳. رموز بی خودی، ص ۲۱۸.
۶۴. کلیات اقبال (فارسی)، ص ۷۴-۷۵.
۶۵. همان، ص ۱۰۳.
۶۶. صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۱.
۶۷. نکل کر خانقاهون سی ادا کر رسم شبیری
که فقر خانقاهی هی فقط اندوه و دلگیری
۶۸. کلیات اقبال (فارسی)، ص ۴۰۷.
۶۹. صحیفه نور، ج ۶ ص ۱۶۳-۱۶۴.
۷۰. همان، ج ۲، ص ۱۵۵-۶.
۷۱. زندگینامه محمد اقبال لاهوری، ج ۲، ص ۳۷۵.
۷۲. همان، ج ۲، ص ۲۲۵.
۷۳. زندگی و افکار علامه اقبال لاهوری، ج ۲، ص ۸۶۵.
۷۴. همان، ص ۲۱۴.
۷۵. همان، ج ۲، ص ۸۶۵.
۷۶. احیای فکر دینی در اسلام، ص ۱۷۶.
۷۷. همان، ص ۵.
۷۸. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۳۰.
۷۹. همان، ج ۲۰، ص ۱۹۴؛ با اندکی تصرف.
۸۰. همان، ج ۲۱، ص ۲۱.
۸۱. احیای فکر دینی در اسلام، ص ۲۰۴.
۸۲. همان، ص ۲۰۳.
۸۳. صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۶۲.
۸۴. همان، ج ۱، ص ۶۵.
۸۵. همان، ج ۵، ص ۱۶۷.
۸۶. محمد بقایی (ماکان)، بازسازی اندیشه دینی در اسلام، تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۷۹، ص ۲۶۲.
۸۷. احیای فکر دینی در اسلام، ص ۱۷۶.
۸۸. جلال پادشاهی هو یا جمهوری تماشا
جدا هو دین سیاست سی تو ره جاتی هی چنگیزی
۸۹. ولایت فقیه، ص ۴۵.
۹۰. همان، ص ۴۴.
۹۱. اسلام ناب، ص ۱۴۵.

طنز

سال هشتم - شماره ۳۱ - بهار ۱۳۸۹

۱۳۴

۹۲. همان، ص ۱۴۵.
۹۳. محمد اقبال، یادداشت‌های پراکنده، ص ۳۹.
۹۴. اسلام ناب، ص ۱۴۴.
۹۵. همان، ص ۱۴۵.
۹۶. کلیات، ص ۷۶-۷۷.
۹۷. ر.ک: اسلام ناب، ص ۳۳۸-۳۴۴.
۹۸. ر.ک: صحیفہ امام، ج ۲۰، ص ۳۳۴.
۹۹. علی اکبر علیخانی و همکاران، اندیشہ سیاسی اسلام در جهان معاصر از فروپاشی خلافت عثمانی، ج ۲، ص ۲۵۶، تهران، جهاد دانشگاهی پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی، ۱۳۸۴ و کلیات اقبال (اردو)، ص ۷۷۲.
- وہ فاقہ کش موت سی درتا نہین ذرا
فکر عرب کو دی کی فرنگی تخیلات
افغانیو کی غیرت دین کا ہی یہ علاج
- روح محمد اس کی بدن سی نکال دو
اسلام کو حجاز و یمن سی نکال دو
ملا کو ان کی کوه و دمن سی نکال دو
۱۰۰. صحیفہ امام، ج ۲۱، ص ۲۷۸.
۱۰۱. همان، ج ۲۱، ص ۲۷۹-۲۸۰.
۱۰۲. همان، ج ۲۱، ص ۲۸۰.
۱۰۳. احیای فکر دینی در اسلام، ص ۲۱۳.
۱۰۴. شیخ عطاءالله، اقبال نامہ، بخش اول، ص ۳۴-۳۶.
۱۰۵. ولایت فقیہ، ص ۱۳۲-۱۳۳.
۱۰۶. اسلام ناب.
۱۰۷. کلیات اقبال (اردو)، ص ۱۰۷.
- گلا تو گھونت دیا اهل مدرسه نی تیرا
اتھا مین مدرسه و خانقاہ سی غمناک
- کہان سی آئی گی صدا لا الہ الا اللہ
نہ زندگی، نہ محبت، نہ معرفت، نہ نگاہ
۱۰۸. صحیفہ امام، ص ۱۸، ص ۴۰۸-۴۰۹.
۱۰۹. همان، ج ۲۱، ص ۲۷۸.
۱۱۰. همان، ج ۲۱، ص ۳۸۰.
۱۱۱. جست و جوی راه از کلام امام، دفتر ۱۴، ص ۱۲۶.
۱۱۲. کلیات اقبال (اردو)، ص ۵۲۳.
- حقیقت خرافات مین کہو گئی ہی
لبہاتا ہی دل کو کلام خطیب
بیان اس کا منطق سی سلجھا ہوا
وہ صوفی کہ تھا خدمتِ حق مین مرد
عجم کی خیالات مین کہو گیا
- یہ امت روایات مین کہو گئی ہی
مگر لذتِ شوق سی بی نصیب
لغت کی بکھیرون مین الجھا ہوا
محبت مین یکتا حمیت مین فرد
یہ سالک مقامات مین کہو گیا

۱۱۳. کلیات اقبال (فارسی)، ص ۴۵۸.
۱۱۴. همان، ص ۴۰۳.
۱۱۵. همان، ص ۴۵۷.
۱۱۶. همان، ص ۴۵۴.
۱۱۷. همان، ص ۳۱۳.
۱۱۸. صحیفه، ج ۴، ص ۳۳.
۱۱۹. همان، ج ۵، ص ۱۰۸.
۱۲۰. همان، ج ۱۷، ص ۱۳۸.
۱۲۱. صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۵۱۹-۵۲۱.
۱۲۲. کلیات اقبال (فارسی)، ص ۳۹۳.
۱۲۳. همان، ج ۲۱، ص ۷.
۱۲۴. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۱۲۱.
۱۲۵. احیای فکر دینی در اسلام، ص ۱۱۲-۱۱۳.
۱۲۶. همان، ص ۲.
۱۲۷. نکل کر خانقاهون سی ادا کر رسم شبیری که فقر خانقاهی فقط اندوه و دلگیری.
۱۲۸. کلیات اقبال (فارسی)، ص ۴۰۵.
۱۲۹. احیای فکر دینی در اسلام، ص ۱۰۴.
۱۳۰. همان، ص ۱۷۳.
۱۳۱. کلیات اقبال، ص ۸۳۵.
- هی اگر مجه کو خطر کوئی تو اس امت سی هی جس کی خاکستر مین هی اب تک شراره آرزو
خال خال اس قوم مین اب تک نظر آتی هین وه کرتی هین اشک سحرگاهی سی جو ظالم وضو
۱۳۲. همان، ص ۳۷۴.
- نه انتها بهر کوئی رومی عجم کی لاله زارون سی وی آب و گل ایران و هی تبریز و هی ساقی
۱۳۳. همان، ص ۳۷۴.
- نهین هی نا امید اقبال اپنی کشت ویران سی ذرا نم هوتوی متی بدی زرخیز هی ساقی
۱۳۴. همان، ص ۴۷۴.
- نگه بلند، سخن دنواز، جان پرسوز یهی هی رخت سفر میر کاروان کی لئی

طلوع

سال هشتم - شماره ۳۱ - بهار ۱۳۸۹

۱۳۶